

واکاوی احساسی بودن حیات زن در تفسیر المیزان

□ قربان ابراهیمی *

□ سید منذر حکیم **

چکیده

نگاه قرآن به زن و منزلت او همواره مورد توجه اصحاب اندیشه و قلم بوده است. امروزه نیز شبهه افکنی نسبت به حقوق زن در اسلام که برآمده از نوع نگاه به هویت زن است، اهمیت موضوع را دوچندان کرده است. پژوهش پیش رو باهدف تبیین هویت حقیقی زن از نگاه قرآن با عنوان واکاوی احساسی بودن حیات زن در تفسیر المیزان با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی؛ در پی پاسخ به این سؤال است که آیا دیدگاه علامه طباطبایی مبنی بر احساسی بودن حیات زن در مقابل عقلانی بودن حیات مرد از آیات قرآن قابل برداشت است؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد: الف) بر اساس آموزه‌های قرآنی هویت انسان به عقل و روح ملکوتی است و مرد و زن وظیفه دارند حیاتشان را عالمانه و عاقلانه سامان دهند. ب) زن و مرد در عین مشترک بودن در هویت انسانی که زیربنای حیات عقلانی است، ساختار جسمانی و ویژگی‌های طبیعی متمایزی دارند که شکل‌دهنده به حیات طبیعی آن‌ها است. ج) تفاوت‌های حقوقی و تشریعی زن و مرد ریشه در ساختار جسمانی و ویژگی‌های طبیعی دارد نه در احساسی بودن حیات زن و عقلانی بودن حیات مرد.

کلمات کلیدی: علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، عقل، آیه ۱۸ سوره زخرف، آیه ۳۴ سوره نساء،

فزونی ارث مرد، گواهی زن

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه پیام نور مهاباد، ghorban_ebrahimi@yahoo.com

** استاد حوزه و دانشگاه

مقدمه

در طول تاریخ شخصیت زن و حدود اختیار وی در حیات بشری و پیوند او با مرد و جایگاهش در سنجش با مرد همواره مورد گفتگو بوده است. البته عدم فاصله‌گذاری بین ویژگی‌ها و محدودیت‌های طبیعی با هویت واقعی زن، نگرش‌های افراطی و تفریطی را در پی داشته است؛ قبل از سده اخیر صاحبان قلم بدون تأمل در شأن انسانی زن، فقط از زاویه ویژگی‌ها و روئنازی و محدودیت‌های طبیعی به زن نگریسته و به نقصان ذاتی و کاستی عقلی و طفیلی بودن زن حکم کرده‌اند و ره‌آورد این نگرش حصر خانگی، هدر رفتن استعدادها و جلوگیری از نبوغ و خلاقیت زن شده است. در سده اخیر نیز صاحبان اندیشه تنها به جنبه انسانی زن توجه کرده و ساختار جسمانی و ویژگی‌های طبیعی زن را به کلی فراموش یا نادیده گرفته‌اند و محصول این نگرش نیز دوری زن از خانواده، ویرانی خانواده و تبدیل وی به عروسک واره‌ای در جهت جذب و تشدید تمایلات حیوانی تبدیل گشته و یا به شکل ماکتی برای جلب مشتری و فروش کالا درآمده است. واقعیت‌های عینی و تاریخی شاهد گویایی بر این ایده‌ها و آثار مترتب بر آن‌ها است.

به اقتضای آیات قرآنی، مفسران قرآن کریم نیز همواره از این موضوع سخن گفته‌اند؛ قریب به اتفاق مفسران قبل از سده اخیر با برداشت‌های سطحی از آیات و روایات و عدم تمایز بین هویت واقعی و محدودیت‌های طبیعی و نیز تأثیرپذیری از باورهای حاکم بر جوامع به بلاهت و نقصان عقلی زن فتوا داده‌اند ولی مفسران نواندیش معاصر با تعمق در آیات و روایات و نیز تأمل در هستی و چیستی زن و فاصله‌گذاری بین هویت انسانی و قالب طبیعی تفسیر خردپسندی ارائه داده‌اند.

واکاوی حیات زن در تفسیر المیزان و ضرب آن بر قرآن و یافته‌های مفسران نواندیش از محورترین مسائل زن است چراکه نحوه نگرش هر مکتب به «حیات زن» سایر مسائل مربوط به زن را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و از داوری‌های انحرافی و شبهات شبه افکنان پیش‌گیری می‌کند.

از نگاه قرآن در سرشت انسان، علاوه بر عناصر جمادی و گیاهی و حیوانی عنصری ملکوتی وجود دارد (مطهری، ۱۳۸۴: ۲/۲۶۹) که تمام حقیقت انسانی، انسان را تشکیل داده و مقتضای حیات عقلی است. در تأیید این مطلب همین بس که ندای فطری از درون و پیامبران الهی از بیرون انسان را به سوی آن فرامی‌خوانند؛ قرآن هدف اصیل انزال کتب و ارسال رسولان را خارج ساختن انسان از ظلمات جهل

به‌سوی نور می‌داند. (مائده/۱۵-۱۶؛ ابراهیم/۱) و امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) آن را مطالبه پیمان فطری و آشکار کردن گنج‌های پنهانی عقل‌ها بیان می‌کند.^۱ وانگهی تأمل در ابعاد وجودی انسان حاکی است که خداوند سبحان نه تنها قالب و ساختار طبیعی انسان را برای ایفای نقش در نقش‌های طبیعی و تکوینی متناسب با آن‌ها طراحی کرده بلکه بعد فراطبیعی انسان را هم به‌صورت بی‌نظیر با سرمایه حیات عقلی مهندسی کرده است یعنی روح ملکوتی انسان را به حقیقت‌جویی و حقیقت‌خواهی، واقع‌بینی و دوراندیشی، مصلحت‌گرایی و فایده‌محوری، تمایل به زیبایی‌ها و خوبی‌ها، دور‌گزینی از زشتی‌ها و بدی‌ها و مهم‌تر به خداجویی و خداخواهی که زیربنای حیات انسانی است، زینت بخشیده و می‌فرماید: وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (حجرات/۷)، «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْأُولَاءُ» (زمر/۱۷-۱۸) و «فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم/۳۰)

از نگاه قرآن حیات عاقلانه و خداپسندانه حیات طیب و پویایی است که پایه‌های آن بر ایمان و عمل صالح و اجابت خدا و رسولش بناگذاری شده و مؤمنان اعم از مرد و زن به‌صورت یکسان به‌سوی آن فراخوانده شده‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال/۲۴)؛ «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهَ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل/۹۷)

قرآن بابیان داستان‌های زنان نمونه، ابعاد وجودی و هویت واقعی زن را نمایان ساخته و برای حفظ توازن به موازات مردان قدیس و صدیق، از زنان قدیسه و صدیقه‌ای یاد می‌کند که در حد مردان صدیق بلکه بالاتر مقام ملکوتی داشته‌اند.

در قرآن، آیه‌ای نیست که زن را به‌عنوان زن بودن نکوهش کند بلکه در فضایل معنوی و ارزش‌های الهی و انسانی وی را هم‌رتبه مرد دانسته و آندورا به‌طور تساوی منشأ پیدایش و تولد و تکثیر و بقای نسل دانسته و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات/۱۳)

قرآن زن و مرد را در رکن اجتماع می‌داند که در پیدایش، تشکیل، اداره و بهره‌گیری از جامعه هر دو نقشی مشترک دارند: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»
(توبه/۷۱)

آری با مراجعه به قرآن معلوم می‌شود که زن و مرد يك سري اختلاف‌های تشريعی و حقوقی دارند که بخش اعظم آن ناظر به مسائل خانوادگی است که در بیش از ۸۰ آیه طرح شده است.^۲ و بخشی نیز ناظر به مسائل اجتماعی است. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۹۴) درباره اختلاف‌های اجتماعی زن و مرد فقط دو آیه در قرآن آمده است؛ یکی آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» (یوسف/۱۰۹) که نبوت را مختص مردان می‌داند و دیگری آیه «وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَافِرَتَانِ مِنْ تَرْصُونٍ مِنَ الشَّهَدَاءِ» که شهادت و گواهی دو زن را هم‌تراز شهادت و گواهی يك مرد می‌داند. (بقره/۲۸۲)

حال سؤال این است که آبشخور این اختلافات چیست؟ مفسر المیزان منشأ آن‌ها را احساسی بودن حیات زن و عقلانی مرد می‌داند؛ اما بر اساس فريضه تحقیق، ساختار جسمانی و ویژگی‌های طبیعی زن و مرد منشأ تفاوت نقش‌ها و مسئولیت‌ها و اختلافات تشريعی است.

مفاهيم و مصاديق

عقل؛ واژه عقل، مصدر «عقل یعقل» در کتاب‌های لغوی ین، به معانی مختلفی به کار رفته است. عقل، در لغت به معنای امساک و نگاهداری، بند کردن، بازایستادن و منع چیزی است. «عَقْلَ لِسَانَهُ» یعنی زبانش را کنترل کرد و بازداشت. بدین جهت «دژ» را مَعْقِل گفته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۸) پیامبر اکرم ص به مرد اعرابی فرمود: «اعقلها و توکل» (دیلمی، ۱۴۱۲: ۲۳۹/۱) درباره معنای لغوی عقل گفته شده است که عقل از «عقال» گرفته شده است و «عقال» به معنای طنابی است که به وسیله آن زانوی شتر سرکش را می‌بندند و به این دلیل به عقل، عقل می‌گویند که این نیروی باطنی، شهوات و هواها و خواسته‌های شیطانی درون انسان را به بند می‌کشد. (ابن منظور ۱۴۰۵: ۱/۴۵۹) همچنین از مجموع کتاب‌های لغوی ین استفاده می‌شود عقل و مشتقات آن به معانی فهم، معرفت، قوه و نیروی پذیرش علم، علم، تدبیر، نیروی تشخیص حق از باطل و خیر از شر آمده است. (ابن فارس، ۱۳۹۹: ۴/۶۹؛ قریشی بنایی، ۱۳۷۱: ۵/۲۸؛ راغب اصفهانی، پیشین)

از نگاه مفسر میزان مردا از عقل در قرآن «ادراك توأم با سلامت فطرت است، نه تعقل تحت تأثیر غرایز و امیال نفسانی» و لفظ «عقل» از این باب بر ادراك اطلاق می‌شود که در ادراك عقد قلبی به تصدیق هست؛ خدای سبحان انسان را فطرتاً این‌چنین آفریده که در مسائل فکری و نظری حق را از باطل و در مسائل عملی خیر را از شر و نافع را از مضر تشخیص دهد.» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲/۲۴۹)

عقل و عاقل از نگاه قرآن و حکاما؛ عقل در نزد حکما دارای دو اصطلاح عقل نظری و عقل عملی است. عقل نظری نیروی اندیشه و فهم است (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۹) عقل عملی در یک خوانش «همان است که مفهوم خوبی و بدی و حسن و قبح و باید و نباید و امر و نهی و امثال این‌ها را درک می‌کند.» (مطهری، ۱۳۸۴: ۲۳/۷۱۳) و در خوانش دیگری «نیروی انگیزه و اراده و نیت و تصمیم و تَوَلّی و تبری است؛ یعنی جایی که عمل شروع می‌شود، جای عقل عملی است و هرگز کار آن ادراك نیست، بلکه تحریک است.» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۳۴) لیکن خوانش دوم دقیق تر است چرا که عقل عملی با تفسیر اول، با در نظر گرفتن متعلّق عقل است نه خود عقل، هرچند در کتاب بسیاری از بزرگان بیان شده است؛ اما در خوانش دوم تقسیم به لحاظ شئون مختلف و عمل کرد خود عقل است و تقسیم قوای نفس به «علاّمه» و «عَمّالَه» و تعبیر «قوّه بَیِّن و کُنْش»، در سخنان حکمای پیشین به این تفسیر نظر دارد. (سبزواری: ۱۶۷/۵ به نقل از جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۱/۵۲۶)

قرآن نیز داستان غم‌انگیز جدایی عزم از جزم را تأیید کرده و از نمونه‌هایی یاد می‌کند که در آنجا علم هست، ولی عزم، اراده و التزام نیست: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره/۱۴۶)، «وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» (اعراف/۱۷۵-۱۷۶) و «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل/۱۴).

این آیات علاوه بر اینکه با صراحت جدایی جزم از عزم را بیان کرده رهنمان عزم و التزام به حق را خود برتری بینی، تعدی و هوا پرستی و دنیاگرایی می دانند در حالی که رهنمان جزم، وهم و خیال است؛ بنابراین از نگاه قرآن انسان فرزانه‌ای که از کوشش علمی و کِشش دل‌طرفی بسته وازدام وهم و خیال در بخش اندیشه و از بند شهوت و غضب در بخش عزم آزادشده، چنین اندیشور پارسایی عاقل است. این فرزندگان محققانه دعوت‌ها و دعاوها را ارزیابی می‌کنند و بهترین آن‌ها را برگزیده و پیروی

می‌کنند: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر/۱۸)

آیه فوق با صراحت تمام بیان می‌کند عاقلان کسانی هستند که گفته‌ها و اندیشه‌ها را به دقت دریافت و سپس خوب و بدش را می‌سنجند و بهترین آن را انتخاب و پیروی می‌نمایند. (مطهری، ۱۳۸۴: ۲۲/۸۵۷) و در واقع آن‌ها نه تنها طالب حق‌اند و تشنه گفتار و اندیشه نیک هستند، بلکه در میان «خوب» و «خوب‌تر» و «نیکو» و «نیکوتر» دومی را برمی‌گزینند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۹/۴۱۳)

تأمل در عقل حاکی از آن است که عقل نیز مانند نقل همواره دارای دو فرمان جزمی و عزمی است؛ در بخش اندیشه می‌فرماید: اهل نظر باشید با دلیل سخن بگوید و بی‌دلیل سخنی را از کسی پذیرا نباشید و در بخش عزم و اراده، حق محور و برتر‌گزين و به تعبیری فایده محور باشید. وانگهی از نگاه قرآن، هیچ سخنی یقینی‌تر از سخن خدا نیست؛ «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (نساء/۸۷) و نیز هیچ سخنی بهتر و سودمندتر از عمل صالح و عبودیت حق و دعوت به‌سوی او نیست؛ «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت/۳۳)

بنابراین ره‌آورد عالمانه اندیشیدن و عاقلانه عمل نمودن از یک‌سو حیات طیب و پویا است که مؤمنان اعم از زن و مرد به‌سوی آن فراخوانده شده‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال/۲۴) و «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل/۹۷) و از سوی دیگر عبودیت حق و نیل به بهشت است؛ یعنی همان چیزی که در سخنان پیشوایان دین عقل به آن توصیف شده است: «العقل... ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱/۱) پس نیرویی که انسان را به عبادت خداوند هدایت نکند و به بهشت رهنمون نباشد، سفاهت محض است لذا آیه شریفه «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره/۱۳۰) چنانچه مفسران نیز گفته‌اند: عکس نقیض این حدیث شریف است. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۵۰/۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۸۰/۲)

علامه طباطبایی؛ سید محمدحسین طباطبایی (زاده اسفند ۱۲۸۱ تبریز - درگذشته ۲۴ آبان ۱۳۶۰ قم) معروف به علامه طباطبایی روحانی، عارف، فیلسوف و نویسنده ایرانی بود. وی از مدرسان حوزه علمیه قم به‌شمار می‌آمد. ایشان ضمن تدریس دروس فلسفه و تفسیر در حوزه علمیه قم، در مدت ۲۰

سال تفسیر المیزان را نوشت از دیگر آثار وی می‌توان به اصول فلسفه و روش رئالیسم، بدایة الحکمة، نهاية الحکمة و شیعه در اسلام اشاره کرد. علامه طباطبایی به جهت احیای فلسفه و حکمت شیعی و آموزه‌های اصیل اسلامی نام بردار است. تلاش پروفیسور هانری کوربن استاد دانشگاه سوربن فرانسه برای هم‌نشینی و مباحثه با علامه طباطبایی، گواه شهرت علمی او در جهان آن روز است. (ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد)

المیزان؛ المیزان فی تفسیر القرآن معروف به المیزان از جامع‌ترین و مفصل‌ترین تفاسیر شیعی قرآن به زبان عربی است که در قرن چهاردهم هجری به قلم سید محمدحسین طباطبایی نگاشته شده است. علامه طباطبایی با عنایت به آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل/۸۹) و سیره ائمه اطهار علیهم السلام در تفسیر قرآن، اساس کارش را بر «تفسیر قرآن به قرآن» قرار داده است؛ یعنی معیار اول برای تفسیر قرآن، خود قرآن است؛ درجایی که آیات محکم قرآنی می‌تواند دیگر آیات دشوار و متشابه را تفسیر و تبیین نماید، اسباب نزول، آراء مفسران و روایات منقول در درجه دوم اعتبار قرار می‌گیرد.

در این روش مؤلف ابتدا مجموعه چند آیه از یک سوره را که سیاق واحدی دارد، ذکر می‌کند و به بیان مفردات، وجوه اشتقاق و مباحث لغوی می‌پردازد؛ سپس در بخش «بیان آیات»، به تفکیک هر آیه، کار تفسیر و تبیین مفاهیم را پی می‌گیرد و البته در صورت لزوم به نقل و نقد آراء مفسرین بزرگ اعم از شیعه یا سنی وارد می‌شود؛ در پایان نیز، بخشی را با عنوان «بحث روایتی» به بررسی و نقد روایات فریقین در خصوص آیات موردنظر اختصاص می‌دهد. همچنین مؤلف کتاب در خلال تفسیر، به تناسب موضوع، مباحثی تحلیلی - توصیفی با رویکردهای فلسفی، اجتماعی، تاریخی یا علمی مطرح می‌کند که من حیث المجموع، تمهیدی بر تفسیر آیات است. با توجه به اندیشه فلسفی علامه طباطبایی، تفسیر وی بر قرآن بیشتر رویکردی فلسفی می‌یابد اگرچه می‌کوشد تا از چارچوب قرآن و دایره دلالت‌های لفظی و معنایی آیات گامی فراتر نگذارد. او با دقت نظر و تسلط شگفتی که بر قرآن دارد، بارها و در جای‌جای المیزان، با قرار دادن آیات هم سیاق در کنار یکدیگر، ضمن اقامه دلایل عقلی و استشهاد به براهین قرآنی به تبیین مفاهیم و ذکر مصادیق آیات می‌پردازد. تفسیر المیزان به جهت انصاف علمی، اتقان روش و دقت مضامین، از سوی عامه و خاصه در ایران و جهان اسلام

همواره محل توجه و اقبال بوده است. (ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد)

ادله احساسی بودن حیات زنان

با مراجعه به تفسیر المیزان معلوم می‌شود که به اعتقاد حضرت علامه حیات زن، حیات احساسی و حیات مرد، حیات عقلی است. ایشان برای اثبات ادعای خود به برخی از آیات قرآن و نیز به تفاوت‌های حقوقی زن و مرد در احکامی مانند ارث و شهادت و همچنین به رهیافت کاراندام‌شناس استناد کرده‌اند که در ادامه ضمن بازگویی آن‌ها در حد بضاعت اندک خود موردنقد و بررسی قرار خواهیم داد.

- یکی از دلیل‌های مفسر المیزان بر رهیافت خود آیه ۱۸ سوره زخرف است؛ «أَوَ مَنْ يَنْشُؤُا فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»؛ آیا کسی را که در لابه‌لای زینت‌ها پرورش می‌یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟!

حضرت علامه در تفسیر آیه می‌نویسد: «به‌درستی که خداوند متعال این دو صفت (پرورش در زینت و عدم توانایی بر استدلال و محاجه) را برای زن ذکر کرد؛ زیرا جنس زن طبیعتاً از احساسات و عواطف سرشاری برخوردار و نیروی تعقل او در قیاس با مرد ضعیف‌تر است و جنس مرد به‌عکس است و از روشن‌ترین نشانه‌های عواطف سرشار؛ میل و گرایش شدید به زیور و زینت است و عدم توانایی و ضعف او در مقام بیان دلیل و حجت است که مبتنی بر نیروی عقلانی است.» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۸/۹۰)

شرح و تفسیر: برای روشن شدن معنای آیه فوق علاوه بر شرح مفردات آن لازم است به جهت هم سیاقی آن با آیات قبل و بعدش، آنها نیز بازگو شوند: «وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ أَوَ مَنْ يَنْشُؤُا فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ» (زخرف/۱۵-۱۹) آن‌ها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قراردادند (و ملائکه را دختران خدا خواندند)؛ انسان کفران‌کننده آشکاری است! آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما برگزیده است؟ درحالی‌که

هرگاه یکی از آن‌ها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده [به تولّد دختر] بشارت دهند، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و خشمگین می‌گردد! آیا کسی را که در لابه‌لای زینت‌ها پرورش می‌یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟ آن‌ها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمان اند مؤثّر پنداشتند؛ آیا شاهد آفرینش آن‌ها بوده‌اند؟! گواهی آنان نوشته می‌شود و (از آن) بازخواست خواهند شد.

چنانچه ملاحظه می‌شود آیه مورد بحث در میان آیاتی است که درصدد ابطال تفکر آن دسته از مشرکان است که فرشتگان را دختران و شریک خدا می‌پنداشتند. خداوند در آیه‌های قبل (۱۶ و ۱۷) بی‌اساسی و پوچی این پندار را با جدال احسن روشن می‌کند و به‌صورت استفهام انکاری می‌پرسد: آیا خداوند از میان آفریده‌های خود برای خودش دخترانی را برگزید و پسران را در اختیار شما گذاشت؟ این در حالی است که وقتی به یکی از خودشان مژده داده می‌شود دارای دختر شدی چهره‌اش درحالی‌که خشمگین است، سیاه می‌شود! آیا شایسته است چنین موجودی را که خود از بشارت به آن ناراحت می‌شوید، دختران و شریک خدا قرا دهید؟ سپس به دنبال آن به دو ویژگی که قابل انطباق به زنان است، اشاره می‌کند: «أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»

ظاهر کریمه حاکی از بیان حال زن نیست بلکه در مقام محاجه با خصم است به طریق جدل (عاملی، ۱۳۶۰: ۴۷۷/۷) یعنی با استفاده از ذهنیات و مسلمات خود مشرکان می‌خواهد تفکر خرافی آن‌ها را محکوم کند. (مکارم، ۱۳۷۱: ۲۷/۲۱) اما اگر بیان حال زنان باشد، اجمالاً دو ویژگی را برای آنان برشمرده است؛ یکی نشو و پرورش در زو و زیور و دیگر ناتوانی در بحث و جدال برای اثبات مدعای خود.

شرح واژه‌ها:

«يُنشَأُ»: فعل مجهول از باب تفعیل از ریشه «نشأ» و به معنای پدید آمدن است. در مصباح گفته: «نشأ الشيء نشأ: حدث و تجدد» صحاح و قاموس و اقرب مثل مصباح آن را لازم گفته‌اند ولی راغب آن را مثل انشاء پدید آوردن توأم با تربیت گفته است. تربیت شدن و تربیت کردن بلند شدن و بلند کردن نیز که در معنی نشأ و انشاء گفته‌اند، نوعی پدید آمدن و پدید آوردن است، آفریدن نیز پدید آوردن

هست. (قرشی بنابی، ۱۳۷۱: ۶۳/۷) باب تفعیل این ماده که در آیه به کاررفته است به معنای تربیت کردن و پرورش یافتن است» (شروتوتی، ۱۴۰۳: ۲۲۱/۳)

«حِلِّیَّة»: زینت و زیور مانند لؤلؤ، مرجان است (قریشی بنابی، ۱۳۷۱: ۱۶۹/۲)

خِصَام: مصدر باب مفاعله از ریشه «خَصَم» است که در فرهنگنامه‌ها هم به معنای نزاع و مخاصمه لفظی و هم به معنای نبرد و پیکار استعمال شده است. (زاغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۸۴؛ ابن فارس، ۱۴۱۰: ۱۸۷/۲) خِصَام، اختِصَام و مشتقات آن در کاربردهای قرآنی، معمولاً به معنای نزاع لفظی به کاررفته است. به گفته برخی در این کریمه یقیناً مصدر و به معنای مخاصمه هست. (قرشی بنابی، پیشین: ۲۵۴/۲)

«مُبِین» از «بین» به معنای وسط است و چون وسط بودن با جدایی و آشکاری همراه است، لذا «بان» را به معنای قطع شدن و آشکار شدن گفته‌اند و «مبین» که اسم فاعل از باب افعال است در لغت به معنای آشکار یا آشکارکننده است. (قرشی بنابی، پیشین: ۲۵۵/۱) به تعبیری «بان» به معنای ظهور و بروز است که انقطاع و انفصال لازمه آن است و گفته‌اند آمدن «مبین» به جای «بین» به شدت بیان و مبالغه در ظهور و انکشاف اشاره دارد (مصطفوی، ۱۴۱۷: ۱/ ۳۴۷) بنابراین «غیر مبین» نه اینکه توان و قدرت بیان ندارد، بلکه از فصاحت و بلاغت چندانی برخوردار نیست. «فی الخصام غیر مبین» به این معنی است که زن در مقام مجادله و مناظره نمی‌تواند به خوبی حجت، برهان و استدلال آورد.

«مَنْ»: موصول است و بیشتر برای ذوالعقول به کار می‌رود. درباره مراد از آن و اینکه دو صفت «يُسَوُّوا فِي الْحِلْيَةِ» و «هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» متعلق به کدامین موصوف است در کتاب‌های تفسیری دو احتمال داده شده است. نخست این که مراد از آن «بت‌ها» باشند. (طبری، ۱۴۱۲: ۳۵/۲۵؛ طوسی، بی تا: ۱۹۰/۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۶/۹) زیرا بت پرستان آن‌ها را به زو و زیور آرایش می‌کردند. در این صورت معنای آیه این گونه می‌شود: «آیا شما بت‌هایی را که در زیور و زینت غرق هستید، شریک خدا می‌دانید؟» این احتمال به دو دلیل درست به نظر نمی‌رسد. ۱- سیاق آیات مساعد این معنا نیست؛ چنانچه اشاره شد در آیات قبل و بعد بحث در اعتقاد مشرکان به شریک بودن ملائکه با خداست نه بت‌ها (جمشیدی، ۱۳۸۸: ۲۱۵) ۲- با ظاهر جمله «وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» سازگار نیست؛ زیرا بت اصلاً خصم ندارد تا متصف به مبین یا غیر مبین شود. (ابو حیان، ۱۴۲۰: ۳۶۳/۹) دوم اینکه

مقصود از آن دختران وزنان باشند. این احتمال متعین است؛ چه اینکه اولاً صفات مذکور تماماً قابل انطباق بر دختران وزنانی است که به صورت خودرو پرورش یافته و از اجتماع و مراکز علمی و دینی به دور بوده‌اند. ثانیاً هماهنگی با سیاق است یعنی در آیات پیش‌تر، از این سخن به میان آمده که مشرکان دختران را به خدا نسبت داده و فرزندان او می‌دانستند، حال آنکه خودشان دختران را نپسندیده و از آنان کراهت داشتند و هرگاه صاحب دختر می‌شدند چنان غضب ناک و خشمگین می‌شدند که آثار آن در سیمای ایشان هویدا می‌شد. در ادامه آیات نیز مناسب است که کلامی همانند آن آورده شود؛ نه آن‌که چیزی مطرح شود که هیچ ارتباطی با بحث پیشین نداشته باشد؛ بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: آیا شما، دختران را که در زروزیور پرورش می‌یابند و در مقام مناظره نمی‌توانند به‌خوبی برهان اقامه کنند شریک خدا قرار می‌دهید.

گفتنی است «فِي الْحِلْيَةِ» در آیه شریفه، ظرف برای «يُشَوُّا» است و معنای مطابقی و ظاهری آیه آن است که رشد و پرورش جنس مؤنث در زروزیور است، ولی بی‌شک این ظاهر، مقصود نیست؛ بدیهی است که محیط رشد و پرورش جنس مذکر و مؤنث تفاوتی ندارد. هر دو در کانون گرم خانواده، چشم به جهان می‌گشایند؛ در آغوش پرمهر مادر پرورش می‌یابند و در محیط خانواده و مدرسه تربیت می‌شوند؛ بنابراین ظرف رشد و پرورش انسان خانواده، مدرسه و اجتماع است. زیورآلات، مثل خانواده، مدرسه و اجتماع نیست تا مکان تربیت و رشد انسان باشد. پس معنای ظاهری جمله «يُشَوُّا فِي الْحِلْيَةِ» مراد نیست، بلکه منظور معنای کنایی و لازمی است. در معنای کنایی سه احتمال مطرح شده است:

۱. کنایه از طبیعت لطیف و ظریف زنان و درصدد بیان جنبه عاطفی و احساسی آن‌هاست. به این معنا که زن موجودی سرشار از احساسات و عواطف است؛ زود رنجیده‌خاطر می‌شود؛ به سرعت گریه می‌کند یا می‌خندد، تحت تأثیر دیگران واقع می‌شود و پذیرش و انفعال او زیاد است. ۲. کنایه از گرایش و علاقه زنان به زروزیور است. ۳. کنایه از دل‌بستگی فوق‌العاده و شدید زنان به زروزیور است به‌طوری‌که بسیاری از وقت خود را در این‌گونه امور می‌گذرانند.

از بین این سه احتمال، احتمال اول مناسب به نظر می‌رسد؛ چراکه احتمال دوم (علاقه به زینت) در همه انسان‌ها وجود دارد و اگر احتمال سوم مقصود باشد، بین ابتدا و انتهای آیه تناسب نخواهد بود؛

یعنی بین شدت علاقه به زروزیور و ناتوانی بر بیان مقصود در مخاصمه ارتباطی وجود ندارد؛ بنابراین آیه شریفه کنایه از عاطفی بودن زنان نسبت به مردان باشد قوی‌تر است و معنای آیه طبق این احتمال با جمله «هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» هماهنگ‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا مفاد جمله آن است که زن به جهت عاطفی بودن نمی‌تواند، مکنونات خویش را در منازعه‌ها و مجادله‌ها بیان و اظهار کند. شایان ذکر است که استناد به وجود ارتباط بین ابتدا و انتهای آیه، تنها برای تقویت احتمال اول بود، نه بطلان احتمال دیگر؛ بنابراین هر دو معنا از آیه قابل استفاده است. (جمشیدی، ۱۳۸۸: ۲۲۰)

موضع آیه درباره زن از نگاه مفسران

برای روشن شدن موضع آیه نسبت به زن و ارزیابی رویافت حضرت علامه بایسته است ابتدا نگرش قرآن نسبت به هویت واقعی زن که در آیات و تفاسیر و آثار متفکران و اندیشمندان اسلامی نمود یافته به دست آوریم و سپس باعرضه رویافت حضرت علامه به آن‌ها صحت و سقم آن را مورد ارزیابی قرار دهیم.

از نگاه قرآن هویت انسان به عقل و روح ملکوتی است که مرد و زن به طور یکسان از آن برخوردار هستند. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدّیسی از يك زن بزرگ و قدّیسه یاد می‌کند (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۳۲/۹) و تاریخ مذهب و دین را یک تاریخ مذکر- مؤنث می‌داند؛ اما نه به صورت اختلاط بلکه هر یک در مدار معین (پیشین: ۴۰۱/۱۷) بر این بنیاد نیز پیغمبر (ص) یاران مذکری دارد و یاران مؤنثی؛ هم راوی زن دارد و هم راوی مرد (پیشین: ۴۰۴) ولی از دیرزمان، زن مورد داوری‌های غیر منصفانه ملت‌ها و صاحب‌نظران قرار گرفته (داودی، ۱۳۹۵: ۱۴) گاهی از نظر انسانی او را با مرد برابر نشمرده و گاهی از نظر حقوق فردی، خانوادگی و اجتماعی مورد بی‌مهری قرار داده‌اند. (زیبایی نژاد، ۱۳۷۹: ۹۳/۱) و همین امر در تفسیر متون مذهبی نیز مؤثر واقع شده است. (مکارم، ۱۳۸۶: ۲۸۹/۳) امام فخر رازی به طفیلی بودن زنان فتوا داده و می‌گوید: «آفریدن زنان نعمتی برای مردان است و آنان برای ما خلق شده‌اند. تعیین وظیفه برای آن‌ها نیز به منظور تکمیل نعمت مردان است.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۷۷/۲۵) ملاصدرا زنان را در زمره حیوانات جای داده و می‌گوید: «خداوند آن‌ها را برای لذت جنسی و عمل زناشویی در خدمت مردان قرار داده است. (صدر الدّین شیرازی، بی‌تا: ۱۳۷/۷، به نقل از

جمشیدی، ۱۳۸۸: ۶۲) در این فضای فکری اکثر مفسران و اندیشمندان قدیم و برخی از معاصران، قائل به نقص عقل بلکه نقص ذات و بی‌تدبیری، ضعف رأی زن بودند و با این نگرش نیز آیه محل بحث را تفسیر کرده و اوصاف مذکور در آن را نشانه ضعف و کاستی عقل زن می‌دانستند.^۳ به‌عنوان نمونه مرحوم طبرسی در تفسیر آیه مذکور از قتاده نقل می‌کند: «زن به سبب سفیه و ضعیف بودنش حجتی اقامه نمی‌کند مگر آنکه علیه خودش تمام می‌شود» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۶/۹)، زمخشری نیز می‌نویسد: «آیه استفهام انکاری است یعنی آیا اینان از میان دختر و پسر ناپسندترین و ناقص‌ترین را برای خدا قرار داده، سهم او می‌دانند؟! چه اینکه زن در مقام مخاصمه از بیان و برهان ناتوان است و خرد او نسبت به مردان کاستی دارد. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۴۳/۴) فخر رازی معتقدند که «علاقه وافر زن به زینت و زیور دلیل نقص ذاتی اوست؛ زیرا اگر زن ناقص نبود سراغ زینت نمی‌رفت. غیر مبین بودن زن در خصام را نیز به خاطر ناتوانی زبانی، کمبود عقل و طبع کردن وی می‌داند.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۶۲۴/۲۷) ابن کثیر دمشقی از این آیات نتیجه گرفته که زن در ظاهر و باطن ناقص است: «فَالْأُنْثَى نَاقِصَةُ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ فِي الصُّورَةِ وَالْمَعْنَى، فَيَكْمُلُ نَقْصُ ظَاهِرِهَا وَصُورَتِهَا بِلُبْسِ الْحِلِيِّ وَمَا فِي مَعْنَاهُ لِيُجَبَّرَ مَا فِيهَا مِنْ نَقْصٍ... وَأَمَّا نَقْصُ مَعْنَاهَا فَإِنَّهَا ضَعِيفَةٌ عَاجِزَةٌ عَنِ الْإِنْتِصَارِ عِنْدَ الْإِنْتِصَارِ لَا عِبَارَةَ لَهَا وَلَا هِمَّةً» (دمشقی، ۱۴۱۹: ۲۰۴/۷-۲۰۵) محمدجواد مغنیه نیز زن را ناقص‌العقل می‌داند: «ان الأنثى ناقصة العقل تعجز عن إيراد الدليل على قولها عند المخاصمة و المنازعة» (مغنیه، ۱۴۲۴: ۵۴۱/۶) گروهی از مفسران نیز منشأ ناتوانی زن در منازعه را نقص عقل و ضعف رأی آنان می‌دانند. (طبرسی، ۱۴۱۲: ۶۳/۴؛ ابوحیان، ۱۴۲۰: ۳۶۳/۹؛ حقی برسوی، بی‌تا: ۳۵۸/۸؛ زحیلی، ۱۴۱۱: ۱۳۲/۲۵) حضرت علامه از این آیه وابستگی زیاد زن به زیور و زینت را استفاده می‌کند و همین را نشانه فزونی عواطف و احساسات در زنان می‌داند. ایشان ویژگی اصلی زنان را برخورداری از عواطف و احساسات سرشار و ضعف تعقل در مقایسه با مرد دانسته و بر این باور است که دو صفت در زنان، مظهر این ویژگی‌ها است: نخست، علاقه شدید به زیور و زینت که از جمله «أَوْ مَنْ يُسْتَوَّى فِي الْحِلْيَةِ» استفاده می‌شود و دوم، عدم توانایی بر بیان مقصود خویش در استدلال و براهین که جمله «هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» به آن دلالت دارد. وی ویژگی دوم را چنین بیان می‌کند: «استدلال و برهان نیازمند نیروی عقلانی زیاد است که زنان در مقایسه با مردان در این امر ضعیف‌ترند.»

نقد ره‌یافت حضرت علامه

در ارزیابی این استدلال گفتنی است درست است که زن در قیاس با مرد عواطف سرشاری دارد و اوصاف مذکور کمابیش در زنان نمایان است؛ اما این سؤال قابل طرح است که منشأ اوصاف مذکور چیست؟ آیا اوصاف مذکور ریشه در خود انسانی زن دارند که با افزایش رشد عقلی و تعالی روحی این ویژگی‌ها نیز بیشتر نمایان می‌شوند؟ یا این ویژگی‌ها از اوصاف رو بنایی و خود طبیعی زن هستند که از جنبه طبیعی سر برآورده و با شکوفایی خود انسانی تعدیل می‌شوند؟ تأمل در اوصاف مذکور نشان می‌دهد که اوصاف مذکور ریشه در خود طبیعی زن دارند و از اوصاف خود انسانی زن نیستند؛ چه اینکه وصف ذاتی زن این نیست که سرگرم زینت و زیور شود و از مناظره‌های علمی و مخاصمه‌های دفاعی، غایب و محروم باشد؛ بلکه به حکم عقل و نقل زن مانند مرد وظیفه دارد خود انسانی خود را در پرتو آموزه‌های عقلانی و تعالیم وحیانی و عمل به فرمان‌ها الهی نورانی کند و ویژگی‌های طبیعی خود را تحت سیطره عقل درآورده و برای نیل به مقاصد عالیه ابزار گونه در آن‌ها تصرف نماید. بر این بنیاد ره‌یافت حضرت علامه آسیب‌پذیر بوده و به علل زیر قابل دفاع و پذیرش نیست.

أ. واقعیت عینی حاکی از آن است که اوصاف مذکور وصف همه زنان نیست؛ به شهادت قرآن و گواهی تاریخ زنانی بوده و هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند و از نظر قدرت منطق و بیان بسیار قوی هستند. (مکارم، ۱۳۷۱: ۲۸/۲۱) اگر گفته شود که این آیه از این زنان انصراف داشته و صفت غالب زنان است. در جواب گفتنی است که این سخن نه تنها ادعای بی‌دلیل است بلکه ذاتی بودن آن اوصاف در زنان را نیز به چالش می‌کشانند. وانگهی اگر اوصاف مذکور نمودی از حیات حقیقی زن باشد از طرفی با سیره و روش تربیت‌یافتگان مکاتب انبیای الهی سازگار نیست. از سوی دیگر با صریح آیات زیر مخالف است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/۱۶۶) و «لَئِنْ اللَّهُ حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (حجرات/۷) این آیات به صراحت بیان می‌کنند که مؤمنان اعم از زن مرد رشد یافتگانی هستند که علاقه سرشاری به خدا دارند و خداوند نیز ایمان را محبوب آنان قرار داده و آن را در دل‌ها آنان زینت بخشیده است و به عکس کفر و فسق و گناه را منفورشان قرار داده است و در روایات نیز می‌خوانیم که قلب مؤمن حرم و مجلای انوار جلال و جمال خدا است؛ «قلب المومن عرش الرحمن» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۵۵/۱۱) «القلب حَرَمُ

الله فلا تُسْكِنَ حَرَمَ الله غير الله» (شعیری، بی تا: ۱۸۵) معلوم است خداوند هیچ انسانی را با دو قلب طراحی نکرده است؛ «ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (احزاب/۴) تا یکی درگرو زینت و زیور باشد و دیگری عرش خدا باشد. آیت مکارم در تفسیر این آیه می گوید: «جمله فوق معنی عمیقی دارد و آن این که انسان يك قلب بیشتر ندارد و در این قلب جز عشق يك معبود نمی گنجد. (مکارم، ۱۳۸۲: ۵۸۶/۳) بنابراین قلب واحد، کانون اعتقاد واحدی است و آن هم برنامه عملی واحدی را اجرا می کند از این رو نیز خداوند خطاب به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم/۳۰) بنابراین اوصاف مذکور در آیه محل بحث نمی توانند نمایانگر هویت واقعی زن باشد. بلکه این آیه مانند آیاتی است که در آن ها انسان به سبب متصف شدن به آن صفات مذمت شده است؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّينَ» (معارج/۱۸-۲۰)، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (عادیات/۶-۸) اوصاف مذکور در این آیات وصف ذاتی انسان نیستند بلکه مخصوص انسان تربیت نیافته، همان انسانی که انوار معارف الهی و تعلیمات انبیا بر قلبش نتافته و خود را تسلیم غرایز و شهوات سرکش نموده است.

ب. با توجه به منابع اسلامی و منطق عقل، شخصیت انسانی انسان وابسته به اندوخته های علمی و پابندی به ارزش های الهی انسانی است. با مراجعه به آیات و روایات معلوم می شود که زن و مرد در آن دو برابر هستند. بر اساس نصوص قرآنی در بعد ارزشی و ایمانی زن و مرد هر دو در پیشگاه خدا یکسان اند و راه تکامل برای هر دو به طور یکسان گشوده شده است و هر دو می توانند راه قرب الی الله را تا بی نهایت ادامه دهند، لذا خطابات قرآنی در این زمینه به طور مساوی شامل هر دو است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل/۹۷)، «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیْماً» (احزاب/۳۵)، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات/۱۳) و همچنین آیات دیگر که

ذکر همه آن‌ها به طول می‌انجامد. علامه مطهری در این زمینه می‌گوید: «قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست، به ایمان و عمل مربوط است، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدّیسی از يك زن بزرگ و قدّیسه یاد می‌کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است. اگر همسران نوح و لوط را به‌عنوان زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می‌کند، از زن فرعون نیز به‌عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است. گویی قرآن خواسته است در داستان‌های خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستان‌ها را منحصر به مردان ننماید.» (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۳۲/۹)

در روایات نیز این حقیقت به‌خوبی نمایان است. در حدیثی می‌خوانیم: «خواهر رضاعی پیامبر (ص) خدمتش رسید، هنگامی که پیامبر (ص) او را دید بسیار شاد شد و ملحفه (روانداز) خود را برای او گسترد و او را بر آن نشاند، سپس با وی گرم صحبت شد هنگامی که او از خدمت پیامبر بیرون رفت، برادرش آمد ولی پیامبر (ص) آن احتراماتی را که برای خواهرش قائل شد، برای او قائل نشد. بعضی سؤال کردند که ای رسول خدا احترامی را که به خواهر گذاشتی به برادر نگذاشتی او مرد است؟! پیامبر (ص) فرمود: این به خاطر آن است که آن خواهر نسبت به پدر و مادرش از آن برادر نیکوکارتر بود.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۶۱/۲)

جالب اینکه اصحاب روی امتیاز مرد بودن تکیه کردند و پیامبر ص نه تنها آن را امتیاز نشمرد، بلکه خواهرش را به خاطر ارزش‌های الهی انسانی بر او مقدّم شمرد.

در بعد علمی نیز، فرقی میان زن و مرد وجود ندارد، یعنی راه فراگیری علم و دانش به روی هر دو، یکسان باز است و حدیث معروف «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵: ۷۰/۴) دلیل این مدّعا است. قرآن نیز با تأکید بر مقام علم و عالم می‌فرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر/۹)، «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر/۲۸)

بنابراین هیچ محدودیتی از نظر اسلامی، در هیچ مرحله‌ای از فراگیری علوم، برای زنان وجود ندارد و آن‌ها می‌توانند تمام مدارج کمال را از این نظر طی کنند. در تأیید این مهم علامه جعفری می‌گوید: «حتی یک آیه در قرآن وجود ندارد که در دو موضوع عقل و ایمان مردها را بر زنان یا بالعکس زنان را بر مردان ترجیح بدهد. آیات قرآنی هر دو صنف زن و مرد را در اوصاف عالی انسانی مشترک می‌داند.» (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۸۶) آیت الله مکارم نیز می‌فرماید: «در تاریخ

اسلام نیز به شخصیت‌های بزرگ و بافضیلتی از جنس زنان برخورد می‌کنیم که در کتب حدیث، اسامی گروهی از آنان به‌عنوان زنان راوی دیده می‌شود. (مکارم، ۱۳۸۶: ۲۹۷/۳) بنابراین اگر بستر رشد و تعالی شخصیت انسانی برای زن فراهم شود و زن راه فراگیری علوم و معارف را پیش گیرد و از سرگرمی‌های طبیعی خود بکاهد زمینه رشد شخصیت انسانی در صنف زن کم‌تر از صنف مردان نیست. در تأیید این مطلب علامه محمدتقی جعفری می‌گوید: «اگر صنف زنان به‌طور کامل از عوامل تعلیم و تربیت برخوردار شوند، به جهت داشتن نقش اساسی در خلقت و چشیدن طعم واقعی حیات و برخورداری از احساسات عالی، با امکان تصعید احساسات خام به احساسات عالی که در صنف زنان قوی‌تر است، می‌توان ادعا کرد که زمینه رشد شخصیت انسانی در زن‌ها کم‌تر از این زمینه در صنف مردان نمی‌باشد.» (جعفری، محمدتقی، شرح و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۹۹) و آیت جوادی آملی می‌گوید: «اگر زن راه فراگیری علوم و معارف را پیش گیرد و زینت دنیا را رها کند، چون مرد سیره و سخنش حجت است و اگر مرد راه علوم الهی را رها کند و به زیور دنیا سرگرم شود، همانند زن‌هایی از این‌گونه خواهد بود و سرّ این تقسیم، همانا غلبه خارجی است که در اثر نارسایی تعلیم و تربیت نظام‌های غیر اسلامی به نسل‌های دیگر منتقل شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۳۲۶/۵) آری در جوامع جاهلی بی‌بهره از تعالیم و حیانی و عقلانی زن بصورت گیاهان خودرو رشد کرده و اوصاف خود طبیعی خودنمایی می‌نماید. علامه فضل‌الله در این زمینه می‌گوید: «از تعبیر «ینشأ» پی می‌بریم که قرآن محیط تربیت را بیان می‌کند.» (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۲۲۲/۲۰) صاحب التفسیر الحدیث نیز می‌نویسد: «آنچه در این آیات است، بیان باوری است که در ذهن عرب آن روز حکم‌فرما بود و نه دیدگاه قرآن در باب زن و به‌ویژه زن مسلمان» (دروژه، ۱۴۲۱: ۴/۴۹۵) سید قطب نیز این احتمال را برگزیده می‌گوید: «قرآن با سخن خود ایشان بر ایشان احتجاج کرده است» (قطب، ۱۴۲۵: ۱۳۸۱/۵) آیت جوادی آملی نیز می‌گوید: «وصف ذاتی و تغییرناپذیر زن، این نیست که سرگرم زیور شود و از احتجاج‌های عقلی و مناظره‌های علمی و نیز مخاصمه‌های دفاعی، غایب و محروم باشد؛ پس آیه محل بحث درصدد تبیین حقیقت نوعی زن و بیان فصل مقوم وی نیست که با تغییر نظام تربیتی دگرگون نشود.» (جوادی، ۱۳۸۶: ۵۲)

ت. مسلم است که قرآن يك کتاب تاریخی محض نیست که فقط رویدادهای تحقق‌یافته را برای

اطلاع از خود آن رویدادها بیان کند، بلکه منظور خداوند از بیان داستان‌ها و نمونه‌های بشری، شناساندن ابعاد وجودی انسان برای بنای حیات معقول است (جعفری، ۱۴۱۹: ۱۱۹) می‌بینیم خداوند برای زنان و مردان باایمان وزنان و مردان کافر، دو نمونه را ذکر کرده و می‌فرماید: «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ» (تحریم/۱۰) خداوند این دو زن را به‌عنوان نمونه برای زنان و مردان کافر مثال می‌زند و فرقی میان مرد و زن قائل نمی‌شود. در جنبه مثبت نیز می‌فرماید: «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (تحریم/۱۱) یعنی: ای مردان وزنان مؤمن! این فرد یک نمونه فرد باایمان است که می‌تواند در راه خدا و آخرت به تمام خواسته‌های طبیعی‌اش نه بگوید. این زن باید الگویی برای مردان وزنان باشد. این زن به ثروت، حاکمیت و نعمت‌ها نه می‌گوید؛ زیرا نمی‌خواهد در کنار انسان کافر زندگی کند. می‌خواهد که خداوند از او راضی شود و او را وارد بهشت کند. کدام عقل از عقل او بزرگ‌تر است؟! خردی که معایب و مزایا را بررسی می‌کند، سود و زیان را می‌سنجد، او به فکر کردن بسنده نمی‌کند بلکه این فکر را به تصمیمی تبدیل می‌کند که بر سراسر زندگی او حکم فرما باشد.

قرآن درباره حضرت مریم (س) چنین می‌فرماید: «وَمَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَاتِنِينَ» (تحریم/۱۲) او را که نمونه‌ای والا بود، خداوند متعال از میان همه زنان دوجهان برگزید و فرشتگان این چنین او را مورد خطاب قرار دادند: «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران/۴۳) و می‌بینیم «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (آل عمران/۳۷) این زن، سخت‌ترین شرایط را پشت سر گذاشت و توانست ثابت و استوار باقی بماند. خداوند هم از زنان و مردان باایمان می‌خواهد به او اقتدا کنند؛ زیرا مریم نمونه پاک‌دامنی، التزام، تصدیق کتاب الهی و خشوع و خضوع در برابر خداوند بود.

قرآن داستان ملکه سبا را گزارش می‌کند او کافر بود و قوم او نیز در برابر خورشید سجده می‌کردند. هدهد که از کارگزاران سلیمان بود، این قضیه را برای آن حضرت گزارش کرد. گفت: «وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» (نمل/۲۴) زنی را دیدم که همراه قوم خود، خورشید را می‌پرستند و از برنامه‌های شیطان پیروی

می‌نمایند. این زن ثروت و امکانات فوق‌العاده‌ای در اختیار دارد. تخت بزرگی دارد که روی آن می‌نشیند و در میان مردم حکم صادر می‌کند. قرآن کریم روش خاصی برای بیان کفر، تمرد در برابر خداوند متعال و شرک ورزیدن به او دارد. از این رو ضمن نفی این پدیده، چنین می‌فرماید: «أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يَخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (نمل/ ۲۵-۲۶) قرآن به روش خاص خود نمی‌گذارد که اندیشه‌های نادرست در ذهن انسان جای بگیرد. در هرجایی که سخن از این پدیده منفی است، قرآن کریم از این روش استفاده می‌کند. «قَالَ سَتَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ» (نمل/ ۲۷-۲۸) مانند یک پستیچی، این نامه را برایشان بیر، باکسی روبرو نشو و در حضور جمع این نامه را به آنان عرضه کن. نامه به ملکه سبا رسید و او نیز نامه را خواند. چه واکنشی از خود نشان داد؟ «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ» (نمل/ ۲۹) ملکه سبا که با اطرافیان خود مشورت می‌کرد و در مسائل مهم از آنان نظرخواهی می‌نمود، احساس کرد مردی که برای او نامه فرستاده است، فرد برجسته‌ای است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ» (نمل/ ۳۰-۳۱)؛ یعنی من قدرت دارم و هیچ‌کس را برای مقاومت در برابر قدرت من نیست. از شما می‌خواهم که مسلمان شوید. طبیعی است وقتی مسلمان شوید، به حاکمیت من که حاکمیت حق و ایمان است، تن خواهید داد. «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُون» (نمل/ ۳۲). برای تصمیم‌گیری حضور یابید؛ زیرا شما بزرگان و نجبگان قوم هستید.

به نظر می‌رسد که این مردان، با خرده‌های خود نمی‌اندیشیدند. فکر می‌کردند نقش آنان برای ملکه و دولت این است که از قدرت خود علیه تجاوزگران استفاده کنند. ملکه از آنان خواسته بود که عقل خود را به کار بیندازند، اما آنان زور بازوی خود را نشان می‌دادند: «قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ» (نمل/ ۳۳). ملکه سبا وقتی دید که حضور آنان فایده‌ای در برابر ندارد، خود اقدام به تصمیم‌گیری کرد: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» (نمل/ ۳۴-۳۵) اظهار داشت که این فرد یا پادشاه است یا پیامبر. اگر پادشاه باشد، هدیه را می‌پذیرد؛ زیرا هدیه فرستادن را نوعی صلح یا خضوع به حساب می‌آورد. از این رو می‌توانیم مشکل او را این‌گونه حل کنیم؛ اما اگر پیامبر باشد،

خواستار سیطره بر کشور و مملکت ما نیست، بلکه خواسته‌اش این است که بر اندیشه ما سیطره یابد تا به جای پرستش خورشید، به خداوند تسلیم شویم. «فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّوَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ» (نمل / ۳۷-۳۶)؛ زیرا آنان طرح پیشنهادی مرا رد کرده‌اند. سرانجام ملکه سبا احساس کرد که تهدید جدی است. از این رو به همراه قوم خود، به دیدار سلیمان رفت و با او وارد گفتگو گردید. سلیمان نیز بعد از اثبات خرافه بودن سجده در برابر خورشید، او را به پرستش خداوند متعال فراخواند. ملکه نیز در پایان اظهار داشت: «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (نمل / ۴۴). او در محاسبات فکری خود تجدیدنظر کرد و جایگاه خود را پیدا نمود. از این رو، به مانند ابتدا، بعد از اندیشه‌ای عمیق، همراه سلیمان به خداوند ایمان آورد.

این نمونه‌ها حاکی از آن است که زنان مانند مردان برای بنای حیات معقول یکسان به زمینه‌های آن تجهیز شده‌اند. از ظاهر داستان اخیر استفاده می‌شود که حتی زن می‌تواند عاقل‌تر از مرد باشد؛ چه اینکه ملکه سبا از مردان قوم خود می‌خواهد که برای حل مشکل جدیدی که حاوی بیم و تهدید است، با او همفکری کنند؛ اما آنان فکری در اختیار او قرار نمی‌دهند. این زن است که فکر مطرح می‌کند، برنامه‌ریزی می‌نماید و سرانجام به ایده سلیمان باور می‌یابد. اگر زن حیاتش احساسی است، چرا خداوند زن نمونه‌ای را به ما ارائه می‌دهد که عقلی افزون‌تر از عقل مردان دارد؟!

ج. قرآن انسان را آمیزه‌ای از طبیعت ملکی و روح ملکوتی معرفی کرده و با اشاره به هر دو نشئه بشر می‌فرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص / ۷۱-۷۲) متفکران اسلامی در مورد این ترکیب گفته‌اند: در این ترکیب آن اصل اصیلی که انسانیت انسان را تأمین می‌کند، همان روح ملکوتی است. (خمینی، ۱۳۸۹: ۶/ ۲۴۶؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴/ ۲۵۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۱۶) و «صورت طبیعی نازل‌ترین مرتبه انسان است و نازل‌ترین مرتبه زن است و نازل‌ترین مرتبه مرد است؛ لکن از همین مرتبه نازل، حرکت به سوی کمال است. انسان، موجود متحرک است؛ از مرتبه طبیعت تا مرتبه غیب تا فنا در الوهیت» (خمینی، ۱۳۸۹: ج ۷ / ۳۳۸) و «من» انسان، به وسیله تکامل عقلی و قلبی از «خود طبیعی» می‌گذرد و به «من ملکوتی» راه می‌یابد. (جعفری، ۱۳۹۱: ۳۳) و «در عقل ذاتی - که همان روح مجرد انسانی است -

همه انسان‌ها باهم مساوی‌اند و اصلاً زن و مرد در این جهت فرق نمی‌کنند، هر دو انسان و هر دو عاقل‌اند. (امینی، ۱۳۹۰: ۱۵۷) و «در تعبیرات دینی از این حقیقت تغییرناپذیر به «قلب» نیز یاد شده است. آن قلبی که عرش خدای رحمان است، عرش انسانیت هم هست و باید تمام متشابهات فرشی را تحت اشراف این عرش الهی تفسیر کرد. اگر این اصل حفظ شود، سایر شئون نیز انسانی است، وگرنه سایر شئون هم به شئونی حیوانی مبدل می‌شود.» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۸۲). آری زن و مرد در عین برابری در عقل و روح ملکوتی؛ اما به سبب نقش‌های متفاوتشان در نظام طبیعت قالب و ساختار دوگانه‌ای دارند. اساسی‌ترین نقش زن در نظام طبیعت همسری و مادری است. روشن است که ایفای نقش مطلوب در این دو مهم ایجاب می‌کند زن طبیعتی نرم و مهربان داشته باشد تا از یک‌سو بتواند سختی‌ها و مشقات مادری را تحمل کند و از سوی دیگر مرد را برای حمایت و حراست از خود و فرزندش دل‌باخته و شیدای خود نماید و صدا البته این طراحی حکیمانه با آراستگی مرد به دوستی زن و فرزند کامل شده است: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ» (۱۴) علامه مطهری در این زمینه می‌گوید: «همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دل‌باخته و نیازمند به جنس ماده نشان بدهد. مأموریتی که به جنس ماده داده شده این است که با پرداختن به زیبایی و لطف و با خودداری و استغنا ظریفانه، دل جنس خشن را هرچه بیشتر شکار کند و او را از معراج حساس قلب خودش و به اراده و اختیار خودش در خدمت خود بگمارد.» (مطهری، ۱۳۸۴: ۵۳/۱۹) بنابراین فرونی عواطف در زن و علاقه‌اش به زینت و زیور از ویژگی‌های روبنای است که به سبب ایفای نقش مطلوب در مسئولیت‌های طبیعی، طبیعت زن به آن‌ها آراسته گردیده است.

نتیجه اینکه آیه محل بحث درصدد بیان ویژگی‌های ذاتی و تغییرناپذیر زن نیست تا بتوان با استناد به آن احساسی بودن حیات زن را اثبات کرد بلکه با توجه به سیاق آیه، اعتقاد و باور عرب جاهلی را حکایت می‌کند یا به موقعیت زن در محیط و فرهنگ خاص آنان اشاره دارد.

- از دیگر ادله حضرت علامه بر احساسی بودن حیات زن آیه ۳۴ سوره نساء است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» ایشان در تفسیر آیه می‌نویسد: «مراد از بما فَضَّلَ اللَّهُ فضل و زیادی است که مردان به حسب طبع خود بر زنان دارند و آن زیادی نیروی تعقل است و چیزی‌های که بر آن متفرع هستند؛ مانند شجاعت زیاد، نیرو و توان در

برابر کارهای دشوار و مانند آن زیرا حیات زنان احساسی عاطفی است که بر لطافت و نرمی بنانهاده شده است.» (طباطبایی، پیشین، ۳۴۳/۲۴)

در ارزیابی این ره‌یافت گفتنی است با توجه به قرائن داخلی و خارجی (جوادی، ۱۳۸۹: ۵۵۰/۱۸) آیه مبارکه بیانگر نقش مدیریتی مرد بر خانواده است. گذاشتن چنین مسئولیتی در کانون خانواده به عهده مرد حکایت از ویژگی خاصی در مردان دارد. در این آیه برای این مهم دو حکمت ذکر شده است؛ یکی پرداخت نفقه توسط مرد که مفهوم آن روشن است و دیگری برتری مرد بر زن که به صورت مجمل بیان گردیده است و به همین جهت، مفسران در تفسیر آن سخنان متفاوتی گفته‌اند؛ دسته‌ای از مفسران آن را به «عقل، حسن رأی، عزم، حزم» تفسیر کرده‌اند. (طوسی، بی‌تا: ۱۸۹/۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۹/۳) و گروهی امور هنجاری مانند وجوب نماز جمعه، وجوب جهاد، فزونی شهادت، دیه و سهم‌الارث، فزونی ارث، اذان، تعدد زوجات و ... را بر آن‌ها افزوده و یا آن‌ها را مترتب بر عقل دانسته‌اند. (طبرسی، ۱/۱۴۱۲: ۲۵۳، زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۰۵/۱، ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۴۸/۵) کثیری از مفسران بر آن‌اند که مردان در علم، آگاهی، تدبیر و قدرت بر اعمال شاقه و طاقت‌فرسا بر زنان برتری دارند. (فخر رازی، ۱۳۲۰: ۷۰/۱۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱/۴۴۸، زحیلی، ۱۴۱۱: ۵۴/۵؛ طیب، ۱۳۶۹: ۷۲/۴) آیت‌الله مکارم آن را به «نیرومندی جسمی و غلبه‌ی تفکر» تفسیر کرده (مکارم شیرازی، پیشین: ۳۷/۳) و آیت جوادی آملی به «برتری طبیعی و صلابت و مدیریت مرد» می‌داند (جوادی، ۱۳۸۹: ۵۵۲/۱۸) و علامه فضل‌الله آن را «متصل به حالات جسم» می‌شمارد. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۲۳۷/۷)

حال با توجه به عدم اتفاق مفسران در تفسیر «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ» به نظر می‌رسد از میان تفاسیر فوق، تفسیر آن به «برتری طبیعی و فزونی جسمانی» مورد پذیرش است؛ اما تفسیر آن به «عقل» یا به «فزونی نیروی تعقل و امور متفرع بر آن» به علل زیر قابل دفاع نیست.

أ. چنانچه در پیش گفتیم انسانیت انسان به عقل و روح ملکوتی است و آن زن و مرد ندارد و در قرآن آیه‌ای نیست که در دو موضوع عقل و ایمان مردی را به زنی و یا به عکس ترجیح داده باشد بلکه زن و مرد وظیفه‌دارند با بهره‌گیری از آموزه‌ای وحیانی و عقلانی خود را نورانی کرده و زندگی طیب و معقولی را سامان دهند.

ب. برداشت مفسر المیزان با صریح آیه قبل از خود منافی است: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء/۳۲) درست است که زن قالب و ساختاری ظریف و لطیف و مهربان دارد و به عکس قالب مرد بر تنومندی و صلابت پی ریژی شده است و همین امر نیز از یک سو منشأ تقسیم مسئولیت‌ها و تفاوت‌های حقوقی است و از سوی دیگر زمینه‌تمنی است؛ اما این آیه صریحاً معیار ارزش را در صنف زن و مرد فضایل اخلاقی و ایمانی که با تلاش فرد به دست آمده باشد می‌داند. در تأیید این مطلب علامه جعفری می‌گوید: «این آیه صریحاً ارزش را بر مبنای ایمان و عمل صالح و اندوخته‌های ارزشیِ کردارها معرفی می‌کند، در این حقیقت صریح است که در هر دو صنف مرد و زن، ملاک حقیقی، فضایل اخلاقی و معنوی است، در صورتی که با آزادی و تلاش به دست آورده باشند.» (جعفری تبریزی، ۱۳۹۲: ۱۸۵/۲) وانگهی حضرت علامه در جای دیگر در المیزان جمله مورد بحث را به فزونی جسمانی تفسیر کرده و می‌گوید: «از ذیل آیه ۱۳ سوره حجرات روشن می‌شود که برتری یادشده در آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» برتری دادن در مجهز کردن به چیزی است که امور زندگی دنیایی، یعنی معاش به بهترین وجه تنظیم و اوضاع جامعه با آن به بهترین شیوه اصلاح می‌شود و مراد از آن کرامتی که در اسلام فضیلت حقیقی به شمار می‌رود (تقوا و ایمان) نیست؛ زیرا اسلام به افزونی جسمانی که جز برای زندگی مادی استفاده دیگری ندارد اعتنایی نمی‌کند، بلکه آن‌ها ابزارهایی‌اند که با آن‌ها به آنچه در نزد خداست دست می‌یابند.» (طباطبایی، پیشین: ۲۱۷/۴)

ت. حضرت علامه در تفسیر آیه شدت بأس، قوت و قدرت بر شداید را از فروعات عقل می‌داند. در اینجا این سؤالات قابل طرح هستند از میان عقل نظری (جزم و اندیشه) و عقل عملی (عزم و ایمان) کدام منظور است؟ آیا ساختار و ویژگی‌های جسمانی مردان هیچ سهمی در تحمل شداید و سختی‌ها ندارند؟ بدون تردید سهم قوت و قدرت بدنی در شدت بأس و تحمل شداید قابل انکار نیست بر این بنیاد نیز قرآن یکی از ویژگی‌های لازم برای فرماندهی را در کنار گزینش الهی و فزونی آگاهی، قدرت جسمانی دانسته و می‌فرماید: «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره/۲۴۷) همچنین همه افراد انسانی از هر قوم و نژادی، مرد را شایسته برای کارهای سخت و

طاقت فرسا می‌دانند و زن را لایق برای کارهای ظریف. آیت‌الله مکارم شیرازی در این خصوص می‌گوید: «البته اگر مسائل شعاری را کنار بگذاریم، نمی‌توان انکار کرد که معمولاً فعالیت تولیدی مردان از زنان بیشتر است و این به دو دلیل است، نخست اینکه: مردان غالباً قوت و قدرت بیشتری برای کارهای سنگین دارند و همین امر به آن‌ها دست برتر در مسائل اقتصادی می‌دهد و دیگر اینکه: مشکلات دوران بارداری و شیر دادن نوزادان و بزرگ کردن آن‌ها (هرچند برای دو سه سال باشد) قسمتی از بهترین سال‌های عمر زنان را به خود تخصیص می‌دهد و زنان مقدار زیادی از نیروی جسمانی خود را در این راه از دست می‌دهند. شاید به همین دلیل است که در تمام کشورها، حتی در کشورهایی که تساوی زن و مرد عملاً در تمام زمینه‌ها انجام شده و مذهب در آنجا حاکمیتی ندارد، بسیاری از کارهای پرمسئولیت و سنگین بر دوش مردان است و مسئولین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، به‌طور اکثر از میان مردان انتخاب می‌شوند.» (مکارم، ۱۳۸۶: ۳/۲۹۸)

در خصوص عقل نیز گفتنی است شدت بآس و شجاعت و تحمل شداید صرفاً آورد فزونی علم و آگاهی و قوه استدلال نیست بلکه محصول اراده، عزم و ایمان دینی است.^۴ بر اساس واقعیت عینی ایمان دینی جزو مهم‌ترین عناصر مقاومت و تحرک است و در تمام حرکت‌های اثرگذار، جریان ساز و مؤثر در تاریخ بشریت ایمان دینی حرف اول را در آن می‌زده است و به تصریح قرآن ره‌آورد شدت و زیادی ایمان صبر و مقاومت است و پیامد ضعف ایمان، ضعف روحی است. قرآن خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «بَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ» (انفال/۶۵-۶۶) به گفته مفسران منظور از ضعف در اینجا ضعف ایمانی و روحی است یعنی ضعف در بصیرت، عزم و ایمان (طبرسی، پیشین، ۸۵۶/۴؛ طباطبایی، پیشین، ۱۲۳/۹؛ مکارم، ۱۳۸۲: ۲/۱۶۸) بر این بنیاد نیز پیامبران الهی و امامان معصوم و پیروان راستین آنان انقلابی‌ترین و شجاع‌ترین و مقاوم‌ترین انسان‌های عصر خود بودند که برای حاکمیت بخشی به جریان توحیدی از هیچ تلاشی مضایقه نکردند و یک‌تنه در برابر طاغوت‌های جبار عصر خود ایستاده و با آن‌ها مبارزه می‌کردند؛ حضرت ابراهیم (ع) - منادی توحید و بت‌شکن تاریخ - در مقابل نمرود، حضرت موسی (ع) در مقابل فرعون و

حضرت نوح (ع) در مقابل قوم لجوج و سرکش خود ... و در عصر حاضر نیز تلاش‌ها و شجاعت‌ها و صبر و استقامت حضرت امام خمینی (ره) و خلف صالحانشان بر کسی پوشیده نیست. بنابراین شدت ب‌أس و تحمل شداید بخشی ریشه در قدرت جسمانی دارد و بخش اعظم آن ره‌آورد ایمان دینی است که زن و مرد در آن برابر هستند. پس تنها امتیاز مرد از زن فزونی‌های جسمانی و امتیازات طبیعی است که خالق هستی برای ایفای نقش مطلوب در مسئولیت‌های طبیعی قالب و ساختار جسمانی مرد را به آن امتنان بخشیده است. در تأیید این مطلب علامه مطهری می‌گوید: «از لحاظ طبیعی قدرت جسمانی و هیمنه آمریت با مرد است و قدرت جاذبی و تسخیری با زن» (مطهری، ۱۳۸۴: ۴۸/۵)

- از دیگر ادله حضرت علامه بر احساسی بودن حیات زن و عقلی بودن حیات مرد دو برابری سهم ارث مرد نسبت به زن است؛ «و أما كون سهم الرجل في الجملة ضعف سهم المرأة فقد اعتبر فيه فضل الرجل على المرأة بحسب تدبير الحياة عقلا ... فإن حياته حياة عقلية و حياة المرأة إحساسية عاطفية» (پیشین: ۲۱۵/۴)

در ارزیابی این ره‌یافت گفتنی است بر اساس واقعیت عینی و منطق عقلانی در هر نظام حقوقی نقش‌ها و جایگاه‌ها و مسئولیت‌های افراد تعیین کنند حقوق و مزایا هستند نه عقل و ایمان افراد. بر این بنیاد نیز در نظام حقوق اسلام که مبتنی بر عقل و عدل است جایگاه و نقش مرد در خانواده ایجاب می‌کند از مزایای بیشتری برخوردار باشد. معلوم است در نظام اسلامی مرد مسئول هزینه‌های زندگی خانوادگی است و زن مسئول فرزند آوری و گرما بخشی به کانون خانواده است. در تأیید این مهم ویل دورانت می‌گوید: «کار خاص زنان خدمت به بقای نوع است و کار ویژه مرد خدمت به زن و کودک، ممکن است کارهای دیگری هم داشته باشند، ولی همه از روی حکمت و تدبیر، تابع این دو کار اساسی گشته است. این مقاصد اساسی و نیمه آگاهانه‌ای است که طبیعت معنی انسان و سعادت را در آن نهفته است.» (دورانت، ۱۳۷۳: ۱۳۶)، آیت امینی هم می‌گوید: «این واقعیت قابل انکار نیست که فرزندان آن مقداری که به مادر نیاز دارند به پدر نیاز ندارند. پدر، بیشتر هزینه زندگی آنان را تأمین می‌کند، اما عواطف مادر و صبر و حوصله و روش تربیتی اوست که برای بچه خیلی مهم است» (امینی، ۱۳۹۰: ۱۲۹) با مراجعه به سخنان معصومین (ع) نیز معلوم می‌شود مسئولیت‌های مالی و

موقعیت خانوادگی مرد سبب دو برابری ارث وی در پاره‌ای از موارد است نه فزونی نیروی تعقل در مردان. در روایتی می‌خوانیم: ابن ابی العوجاء درباره این حکم شرعی به یکی از اصحاب امام صادق (ع) اعتراض کرد. گفت: چرا زن بیچاره که از مرد ضعیف‌تر است، باید یک سهم از ارث ببرد و مرد که توانا تر است، دو سهم ببرد؟ یکی از اصحاب این سخن را برای امام صادق (ع) نقل کرد. امام در پاسخ فرمود: «فَقَالَ إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَلَا نَفَقَةٌ وَلَا مَعْقَلَةٌ وَإِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرَّجَالِ فَلِذَلِكَ جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ سَهْمًا وَاحِدًا وَلِلرَّجُلِ سَهْمَيْنِ؛ برای این که جهاد و نفقه و معقله و پرداخت دیه بر عهده زن نیست و بر عهده مرد قرار داده شده است. از این رو برای زن یک سهم و برای مرد دو سهم قرار داده شده است.» (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹۳/۲۶) در روایت است که امام رضا (ع) نیز در پاسخ به پرسشی فرمود: «عِلَّةُ إِعْطَاءِ النِّسَاءِ نِصْفَ مَا يُعْطَى الرَّجَالُ مِنَ الْمِيرَاثِ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ أَخَذَتْ وَ الرَّجُلُ يُعْطَى، فَلِذَلِكَ وَفَّرَ عَلَى الرَّجَالِ وَ عِلَّةُ أُخْرَى فِي إِعْطَاءِ الذَّكَرِ مِثْلِي مَا يُعْطَى الْأُنْثَى لِأَنَّ الْأُنْثَى فِي عِيَالِ الذَّكَرِ إِنْ احتَاجَتْ وَ عَلَيْهِ أَنْ يَعُولَهَا وَ عَلَيْهِ نَفَقَتُهَا وَ لَيْسَ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَعُولَ الرَّجُلَ وَ لَا يُؤْخَذُ بِنَفَقَتِهِ إِنْ احتَاجَ فَوَفَّرَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الرَّجَالِ لِذَلِكَ؛ علت این که از میراث به زنان نصف سهم مردها داده می‌شود این است که زن چون ازدواج کند، می‌گیرد ولی مرد دهنده است به همین جهت بر سهم مردها افزوده شده است و علت دیگر این که سهم مرد دو برابر سهم زن است، این است که زن اگر احتیاج پیدا کند تحت کفالت مرد است و مرد مکلف است امور معاش او را تأمین کند و نفقه‌اش را بپردازد؛ اما زن نه مکلف است معاش مرد را تأمین کند و نه در صورتی که مرد محتاج شود، وظیفه دارد نفقه او را بپردازد.» (پیشین: ۹۵) در روایت است که از امام صادق (ع) سؤال شد: «به چه دلیل سهم میراث مرد دو برابر زن شده است؟» حضرت فرمود: «لَمَّا جَعَلَ اللَّهُ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ؛ برای این که خداوند برای او مهریه قرار داده است.» (پیشین: ۹۶) متفکران اسلام نیز بر اساس رهنمودهای ائمه اطهار (ع) علت مسئله مورد بحث را همین امر دانسته اند؛ علامه مصباح یزدی در این خصوص می‌گوید: «مزیتی اقتصادی که در اینجا به مرد تعلق گرفته است، با توجه به مزایای اقتصادی که نصیب زن شده قابل توجیه است. مرد مخارج فراوانی بر عهده دارد: مهریه همسر، هزینه زندگی اعضای خانواده، پرداخت مزد کارهای زن مانند شیردهی، پرستاری فرزند، خانه‌داری (در صورتی که مطالبه کند) و موارد دیگر؛ در حالی که بر عهده زنان هیچ خرجی نیست. مرد برای تحصیل درآمدی که بتواند پاسخگوی این همه

مخارج باشد، باید سرمایه بیشتری در اختیار داشته باشد تا با به کار انداختن آن، سود کافی به دست آورد. پیدا است که سهم الارث بیشتر، مرد را در رسیدن به این مقصود کمک می‌کند.» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۵۹)، علامه مطهری هم می‌گوید: «اسلام جهات زیادی را که بعضی طبیعی و بعضی روانی است در نظر گرفته است. از یک طرف احتیاجات و گرفتاری‌های زیاد زن از لحاظ تولید نسل در صورتی که مرد طبعاً از همه آن‌ها آزاد است، از طرف دیگر قدرت کمتر او از مرد در تولید و تحصیل ثروت و از جانب سوم استهلاك ثروت بیشتر او از مرد، بعلاوه ملاحظات روانی و روحی خاص زن و مرد و به عبارت دیگر روانشناسی زن و مرد و اینکه مرد همواره باید به صورت خرج کننده برای زن باشد و بالأخره ملاحظات دقیق روانی و اجتماعی که سبب استحکام علقه خانوادگی می‌شود... از این رو اسلام دستور داده که به خاطر جبران تحمیلی که بر مرد شده است، مرد دو برابر زن سهم الارث ببرد.» (مطهری، ۱۳۸۴: ۲۳۹/۱۹)

نکته قابل تأمل اینکه تعلیل مسئله مذکور به احساسی بودن حیات زنان و عقلی بودن حیات مردان، مستلزم حکم به دو برابری عقل مرد نسبت به زن است؛ اما آیا این سخن را کسی می‌پذیرد؟! وانگهی آیا حضرت علامه بر اساس مبنای خود می‌پذیرند که سهم الارث مردان ضعیف العقل به نصف تقلیل یابد؟!

نتیجه اینکه حکمت دو برابری سهم ارث مرد نسبت به زن را باید در مسئولیت مالی مرد و نقشی که مرد در خانواده دارند جستجو کرد نه در احساسی بودن حیات زن و عقلی بودن حیات مرد. - یکی دیگر از ادله حضرت علامه بر احساسی بودن حیات زن و عقلی بودن حیات مرد معادل بودن شهادت دو زن با یک مرد است. ایشان در تبیین آن می‌گوید: «شهادت که عبارت از تشریح زبانی، تحمل و ضبط رخداد است از نظر فطری از کسی پذیرفته می‌شود که یکی از افراد تشکیل دهنده اجتماع بشمار آید و دین اسلام که دین فطرت است زن و مرد را در تشکیل جامعه دخیل دانسته و زنان را هم مشمول احکام اجتماعی از جمله مشمول حکم شهادت می‌داند و لذا زنان را در اقامه شهادت با مردان سهیم و حق ادای شهادت را نیز به آنان داده است الا اینکه چون اجتماعی را که اسلام به وجود آورده مجتمعی است که ساختمانش بر پایه عقل نهاده شده و زنان چون انسان عاطفی هستند، از این حق به زنان نصف مردان داده است. بنابراین شهادت دو نفر از زنان معادل يك نفر از مردان خواهد

بود.)) (پیشین، ۶/۲۰۴)

در ارزیابی ره‌یافت فوق گفتنی است: تعلیل مسئله مذکور به احساسی بودن حیات زن و عقلی بودن حیات مرد از جهاتی آسیب‌پذیر بوده و قابل‌پذیرش نیست.

ا. بر اساس عقل و نقل برای شهادت و گواهی شروط سه‌گانه دیدن یا شنیدن واقعه، ضبط و عدم فراموشی آن و بازگویی عین واقعه بدون کمترین انحراف ضروری است نه منطق و استدلال. در تأیید این مطلب در تفسیر المیزان می‌خوانیم: «چیزی را که دستگاه قضاوت لازم دارد این است که وقایع همان‌طوری که واقع شده، بدون هیچ‌گونه تغییر و تحریفی ضبط شود و در موقع لزوم به آنچه دیده و یا نوشته‌اند شهادت دهند تا آنکه عین واقعه، موردبررسی قرار گیرد.» (طباطبایی، پیشین: ۶/۲۰۳)؛ علامه مطهری نیز می‌گوید: «شهادت بر «احساس»، «عدالت» و «ضباط» [مبتنی است] نه عقل؛ چراکه در شهادت لازم است شاهد آنچه را که دیده یا شنیده بدون هیچ کم و کاستی بیان نماید.» (مطهری، ۱۳۸۴: ۲۹/۴۰۰)

ب. قرآن کریم ضمن بیان جایگزینی دو زن بجای یک مرد در مسئله گواهی به علت آن نیز اشاره کرده و می‌فرماید: «وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» (بقره/۲۸۲) و دو نفر از مردان [عادل] خود را [بر این حق] شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبودند، يك مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، برگزینند [و این دو زن باید باهم شاهد قرار گیرند] تا اگر یکی فراموش کرد یا انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند.

جمله «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» در مقام تعلیل حکم مذکور است. در اینکه منظور از آن انحراف یا فراموشی است، هر دو احتمال از سوی مفسران بیان شده است. (داودی، ۱۳۹۵: ۳۶۹-۳۷۵) تعدادی از مفسران به معنا انحراف دانسته و در تبیین آن گفته‌اند: «جنبه عاطفی که مقتضای طبیعت مادری و همسری است، در زن قوی‌تر است. لذا چه‌بسا عاطفه، بر زن چیره شود و او را از خط عدالت، در گواهی دادن منحرف سازد؛ لذا یک نفر دیگر به او ضمیمه شده تا از تحت تأثیر قرار گرفتن او جلوگیری کند» (مکارم شیرازی، پیشین: ۲/۲۸۷؛ علامه فضل‌الله، پیشین: ۵/۱۳۳) و به تعبیر دیگر گرایش قوی‌تر زنان به امور عاطفی و احساسی سبب می‌شود از میان محرک‌های گوناگونی

که در برابر وی ایجاد می‌شود به محرکی پاسخ گوید که تناسب و سنخیت بیشتری با طبیعت عاطفی او دارد درحالی‌که مردان کمتر عاطفی‌اند و تأثیرگذاری این عامل در آنان ضعیف‌تر است؛ لذا از باب احتیاط و محکم‌کاری یک نفربر او ضمیمه‌شده تا در صورت انحراف از آن پیش‌گیری شود.

کثیری از مفسران و قرآن‌پژوهان نیز آن را به معنا فراموشی دانسته (راغب، پیشین: ۵۰۹؛ طوسی، بی‌تا: ۳۷۳/۲؛ زجاج، ۱۴۱۶: ۳۶۳/۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۲۶/۱؛ طیب، ۸۲/۱۳۶۹، ۳) و سبب آن را ضعف نسبی حافظه و قوه‌ذاکره در اموری که از حوزه کاری زنان خارج است، می‌دانند؛ محمد عبده در تفسیر آیه می‌گوید: «علت صحیح این امر این است که شأن زن اشتغال به معاملات و امور مالی نیست و لذا حافظه او در این زمینه ضعیف است ولی در رسیدگی به امور منزل که شغل اوست حافظه‌اش از مرد قوی‌تر است و اصولاً طبع بشر چه زن و چه مرد، این‌گونه است که در اموری که با آن‌ها سروکار دارند بیشتر و بهتر می‌توانند آن را به یاد داشته باشند.» (به نقل از محمد رشید، ۱۴۱۴: ۱۰۴/۳) آیت‌الله جوادی آملی نیز می‌گوید: «شهادت دو تا زن در حکم شهادت یک مرد است؛ اما این به مسئله اندیشه و عقل بر نمی‌گردد. خود قرآن نکته آن را ذکر می‌کند و می‌فرماید اینکه شهادت دو تا زن در حکم شهادت یک مرد است، نه برای آن است که زن عقلش ناقص است، بلکه برای اینکه تذکر و حافظه‌اش کم است. برای این است که زن مشغول کارهای خانه، تربیت بچه و مشکلات مادری است. لذا ممکن است آن صحنه‌ای که دیده است، فراموش کند؛ بنابراین باید دو تا زن در این جریان حضور پیدا کنند تا اگر یکی یادش رفت، دیگری او را متذکر کند.» (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۳۴۷) علامه مطهری نیز می‌گوید: «آیه قرآن هم تکیه‌اش روی موضوع حفظ و ضبط است؛ نه تکیه‌اش روی عقل است و نه تکیه‌اش روی ایمان و عدالت. از این جهت این جور فرمود: «أَنَّ تَصِلَ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» دو زن باشند نه یکی، برای این که اگر یکی از آن‌ها یادش نبود دیگری به یادش بیاورد.» (مطهری، پیشین: ۴۰۲/۲۹)

در تأیید این معنا گفتنی است: ۱. در روایتی از امیرالمؤمنین در تفسیر آیه مورد بحث، «تصل» به معنای فراموشی تفسیر شده است؛ «عن امیرالمؤمنین فی قوله تعالی: ان تصل احديهما فتذكر احديهما الاخری، قال: اذا ضلت احديهما عن الشهادة فنسيتها ذكر احديهما الاخری بها فاستقام فی اداء الشهادة.» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳۰۷/۱) ۲. این معنا با تذکر مناسب است، تذکر و یادآوری معمولاً

در موردی صدق می‌کند که انسان مطلبی را بداند و فراموش کند. ۳. یافته‌های علمی نیز این رهیافت را تأیید می‌کنند؛ انسان به تجربه دریافته است: اموری که با آن‌ها در تعامل است کمتر فراموش می‌شوند ولی اموری که با آن‌ها سروکار ندارد عارضه فراموشی در آن‌ها بیشتر است. روشن است در جامعه اسلامی «حضور مردان در جامعه و هنگام وقوع حوادث بیش‌تر است» (مصباح یزدی، پیشین: ۲۹۷) و به‌عکس «غالباً زنان در مسائل تجاری، حضور و تخصص و دقت کاری ندارند» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۶۲۷/۱۲) توضیح اینکه: با توجه به ساختار طبیعی زن آموزه‌های قرآنی و تعالیم اسلامی زن را به‌گونه‌ای تربیت می‌کند که برای وی بعد از ایمان به خدا و شور و شوق لقای الهی، مادری و همسری از هر کار و مسئولیتی مطلوب‌تر باشد لذا تربیت‌یافتگان این مکتب نیز با شور و شوق تحسین‌برانگیز تمام مساعی خود را برای تربیت فرزند و آماده کردن همسر برای کار و تلاش بیشتر بکار می‌گیرند و کارهایی مانند حضور در دادوستدها و گواهی بر معاملات را خارج از حوزه کاری خود دانسته و سرگرم آن‌ها نمی‌شوند لذا فراموشی این قبیل مسائل برای زن دور از انتظار نیست. در تأیید این مطلب علامه مطهری می‌گوید: «مسائلی که مورد شهادت واقع می‌شود- از جمله همین چیزی که قرآن در این آیه ذکر کرده است- مسائلی است که از حدود کارهای زن خارج است، کارهای بیرونی است. اسلام البته آن زنی را می‌گوید که طبق دستور خود اسلام عمل می‌کند که اشتغال و سرگرمی‌اش بیشتر به کارهای داخلی و بچه‌داری و تربیت فرزند و شوهرداری و خانه‌داری و این جور چیزهاست و مسائل بیرون که مثلاً برادرش یا شوهرش یا همسایه‌ها باهم معامله‌ای کردند و در آن معامله قراردادشان این‌گونه بود یا نبود، از موضوعاتی است که طبعاً مورد توجه او نیست. چون طبعاً مورد توجهش نیست حفظ در آنجا ضعیف است.» (مطهری، پیشین: ۴۰۱/۲۹)

بنابراین جایگزینی دو زن به‌جای یک مرد در مسئله گواهی در دادوستدها مستند به ضعف عقل و ضعف ایمان زن نیست بلکه از باب محکم‌کاری و رعایت احتیاط بیشتر به جهت پیشگیری از غلبه احساسات یا فراموشی زن درداد و ستدها است.

- حضرت علامه برای اثبات رهیافت خود به رهیافت کاراندام‌شناس‌ها نیز استشهاد کرده و می‌نویسد: «به شهادت علم فیزیولوژی، زنان متوسط از نظر دماغ (مغز) و قلب و شریان‌ها و اعصاب و عضلات بدنی و وزن، با مردان متوسط الحال تفاوت دارند، یعنی ضعیف‌تر هستند و همین باعث شده

است که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر و جسم مرد خشن‌تر و محکم‌تر باشد و احساسات لطیف از قبیل دوستی و رقت قلب و میل به جمال و زینت بر زن غالب‌تر و بیشتر از مرد باشد و در مقابل، نیروی تعقل بر مرد، غالب‌تر از زن باشد، پس حیات زن، حیاتی احساسی است، هم چنان‌که حیات مرد، حیاتی تعقلی است.» (پیشین، ۲/۲۷۵)،

در ارزیابی این تعلیل گفتنی است فزونی جسمانی و امتیازات طبیعی مرد بر زن قابل انکار نیست و اندیشمندان نیز گفته‌اند: «این اختلاف که به‌طور کامل، محسوس نیز هست، با تحقیقات تجربی و آماری نیز تأیید شده است. آمارها، نشان می‌دهد که نیروی بدنی مرد، به‌طور میانگین از نیروی بدنی زن بیشتر است. میزان تحمل کارهای سخت در مردها بیش از زن‌ها است. بدن مرد خشن‌تر و باصلابت‌تر و بدن زن به‌طور معمول لطیف‌تر و ظریف‌تر است» (مصباح یزدی، پیشین/۲۷۷) اما حجیم بودن مغز مرد نسبت به زن چندان قطعی نیست و با فرض یقینی بودنش نیز تأثیری در فزونی نیروی تعقل ندارد چراکه عقل از عالم امر است و جسم و ویژگی‌های جسمانی در آن تأثیر ندارد بلکه آن‌ها به‌منزله ابزار برای عقل هستند. قرآن در معرفی عقل و روح که پایه و اساس حیات انسانی است، می‌فرماید: «وَسَأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء/۸۵) در تفسیر این آیه در روایتی می‌خوانیم: «روح از مخلوقات خداوند است بینایی و قدرت و قوت دارد، خدا آن را در دل‌های پیغمبران و مؤمنان قرار می‌دهد» (حویزی، ۱۴۱۵: ۷۱۳/۵) و مفسران نیز در تفسیر آن گفته‌اند: «در این آیه روح به‌عنوان موجودی از عالم امر (تجرد) که بالاتر از عالم ماده است.» (امینی، بی‌تا: ۱۹) یعنی «روح، ساختمان مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است.» (مکارم، ۱۳۸۲: ۲/۶۶۵) آیت مکارم در تفسیر آن می‌گوید: «از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می‌شود که پرسش‌کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می‌سازد و برترین شرف ماست و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می‌گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می‌دهیم، اسرار علوم را می‌شکافیم و به اعماق موجودات راه می‌یابیم. البته روح آدمی مراتب و درجاتی دارد، آن مرتبه‌ای از روح که در پیامبران و امامان است مرتبه فوق‌العاده والاّی است، که از آثارش معصوم بودن از خطا و گناه و نیز آگاهی و علم فوق‌العاده است و مسلماً چنین مرتبه‌ای از روح از همه فرشتگان برتر

خواهد بود.» (مکارم، ۱۳۷۱: ۲۵۲/۱۲)

بنابراین عقل و روح انسان از عالم امر و مجرد از ویژگی‌های مادی است لذا ساختار جسمانی زن و مرد و ویژگی‌های طبیعی مانند درشتی و صلابت و لطافت و ظرافت در آن راه ندارد تا تمسک به امتیازات جسمانی مردان، فزونی نیروی تعقل را اثبات کرد.

نتیجه

عقل در لغت در معانی امساک، بازداشتن و نیروی درک و فهم به کاررفته است و در نزد حکما، دارای دو اصطلاح عقل نظری و عقل عملی است؛ عقل نظری نیروی درک و اندیشه است و عقل عملی قوه عامله و نیروی تحریکی و عزمی است. هرچند بسیاری از بزرگان عقل عملی را نیروی درک بایدها و نبایدها می دانند.

قرآن بابیان نمونه‌هایی جدایی اندیشه از اراده (عزم از جزم) را نمایان کرده و تأمل در رهنمان جزم و عزم نیز حکایت از آن دارد.

انسان سرمایه سعادت همه جانبه را به عنوان اصلي «ثابت»، «همسان»، «همگانی» و «همیشگی» در نهاد خود دارد و هیچ فردی در هیچ عصر و مصری و نسلی فاقد آن نیست. این جان‌مایه تکوینی، همان عقل و روح ملکوتی است. بر این بنیاد نیز زن و مرد وظیفه دارند با تکاپو در اندیشه‌ها و گزینش برترین‌ها و اجابت خدا و رسول که هیچ سختی برتر از سخن خدا نیست، حیات خود را عالمانه و عاقلانه سامان دهد.

قرآن برای اثبات برابری زن و مرد در نیروی تعقل نه تنها زن و مرد را در مؤلفه‌های حیات معقول برابر می‌داند و برای آنان در پیدایش، تشکیل، اداره و بهره‌گیری از جامعه نقش مشترکی قائل است بلکه بابیان داستان‌های زنان نمونه، هویت حقیقی زن را آشکار ساخته و برای حفظ توازن در کنار هر مرد قدسی از قدیسه ای یاد می‌کند.

زن و مرد برای ایفای نقش در نقش‌ها تکوینی و مسئولیت طبیعی در دو قالب و ساختار جسمانی با مکانیسم متمایز مهندسی شده‌اند و نقش‌ها و ساختار جسمی متفاوت مقتضی احکام و حقوق متناسب با آن‌ها است.

برفرض جدلی نبودن آیه «أَوْ مَنْ يُنْسَوْنَ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» (زخرف/۱۸)، اوصاف مذکور در آن فصل مقوم و وصف تغییرناپذیر زن نیستند بلکه از اوصاف روبنای بوده و تحت تدبیر عقل و تعالیم دینی قابل تعدیل هستند. و درواقع اوصاف مذکور قابل انطباق به زنانی است که به دوراز تعالیم و حیانی و عقلانی به صورت خودرورش کرده‌اند.

با عنایت به نقش تکوینی و مسئولیت‌های طبیعی مرد در تأمین نیازهای معیشتی و امنیتی خانواده، مقصود از «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ» در آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا...»، برتری‌های جسمانی مرد است. این برداشت از یک‌سو هماهنگ با یافته‌های برخی از مفسران معاصر حتی علامه طباطبایی است و از سوی دیگر فزونی نیروی تعقل مرد مساعد به دلیل قطعی نیست تا بتوان با استناد به آن جمله مذکور را به آن تفسیر کرد.

در منطق اسلام معیار تقسیم ارث عقل نیست بلکه مسئولیت‌های مالی و جایگاه خانوادگی مرد ایجاب می‌کند مرد از مزایای اقتصادی بیشتری برخوردار شود.

مسئله گواهی به احساس، ضبط و عدالت مبتنی است نه بر عقل و قوه استدلال. و حکمت جایگزینی دوزن به جای یک مرد در آن را باید در پیشگیری از فراموشی یا انحراف جستجو کرد.

حجیم بودن مغر مرد مبنای علمی ندارد و با فرض صحت هم تأثیری در فزونی نیروی تعقل ندارد چراکه عقل و روح ملکوتی مجرد از ماده و ویژگی‌های جسمانی است و عقل برای نیل به مقاصد ابزار گونه در بدن تصرف می‌کند.

پی نوشت

-
- ۱ - وَاتَرِ إِلَيْهِمْ أَنْبَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ . (نهج البلاغه خطبه شماره ۱)
 - ۲ - حدود ۲۰ آیه در سوره بقره و حدود ۲۰ آیه در سوره نساء و تقریباً ۴۰ آیه در دیگر سوره‌ها واقع شده است.
 - ۳ - برای اطلاع از نظر مفسران به کتب تفسیر ذیل همین آیه مراجعه شود.
 - ۴ - «ایمان به هر چیز عبارت است از علم به آن با التزام عملی به آن. پس صرف علم و یقین به وجود چیزی بدون التزام عملی، ایمان به آن چیز نیست» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۲۴۱) آری ایمان مبتنی بر علم و معرفت است؛ اما ایمان صرف علم نیست و در پیش گفتیم که قرآن نمونه‌های را بیان می‌کند که در آنجا جزم علمی است اما از عزم و ایمان دینی نیست.

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، ۱۴۰۵ ق، عوالمی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، محقق / مصحح: عراقی، مجتبی، دوره ۴ جلدی، قم، دار سید الشهداء للنشر.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، محقق، غفاری، علی اکبر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.

ابن فارس، احمد، ۱۴۱۰ ق، معجم مقاییس اللغة، لبنان، دارالاسلامیه

ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۰ ه. ق، تفسیر التحریر و التنویر، دوره ۳۰ جلدی، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، چاپ اول.

ابوالفتح رازی، حسین بن علی، ۱۴۰۸ ه. ق، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، دوره ۲۰ جلدی، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی - ایران - مشهد مقدس، چاپ اول.

ابوحیان، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ه. ق، البحر المحیط، محقق: جمیل، صدقی محمد، دوره ۱۱ جلدی، بیروت، دار الفکر، چاپ اول.

ابوحیان، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ه. ق، البحر المحیط فی التفسیر، دوره ۱۱ جلدی، لبنان، دار الفکر، چاپ اول.

امینی، ابراهیم، ۱۳۹۰، آشنایی با وظایف و حقوق زن، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ چهارم.

جعفری، محمد تقی، شرح و تفسیر نهج البلاغه،

جعفری تبریزی، محمد تقی، ۱۴۱۹ ه. ق، قرآن نماد حیات معقول، تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه.

جعفری تبریزی، محمد تقی، ۱۳۹۱ ه. ش، مجموعه آثار عرفان اسلامی، تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه

جمشیدی، اسدالله؛ عزیزی کیا، غلامعلی؛ زارع، حسن؛ طاهرنیا، احمد، ۱۳۸۸، جستاری در هستی

- شناسی زن، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ سوم.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، دین شناسی، محقق: حجت الاسلام محمد رضا مصطفی پور، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ پنجم.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، سرچشمه اندیشه، محقق: حجت الاسلام عباس رحمان، دوره ۶ جلدی، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ پنجم.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، فطرت در قرآن، محقق: حجت الاسلام محمد رضا مصطفی پور، دوره ۶ جلدی، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ سوم.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، تسنیم، محقق: حجت الاسلام علی اسلامی، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ نهم.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، زن در آینه جلال و جمال، محقق: حجت الاسلام محمود لطیفی، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ نوزدهم.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، تفسیر انسان به انسان، محقق: حجت الاسلام محمد حسین الهی زاده، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ پنجم.
- حسینی، سید ابراهیم، ۱۳۸۹، شخصیت و حقوق زن، تهران، انتشارات دفتر نشر معارف، چاپ دوم.
- حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، بی تا تفسیر روح البیان، دوره ۱۰ جلدی، لبنان، دار، چاپ اول.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ه.ق، تفسیر نور الثقلین، دوره ۵ جلدی، قم، اسماعیلیان چاپ چهارم.
- خمینی، روح الله، ۱۳۸۰ ه. ش، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چاپ بیست و چهارم.
- خمینی، روح الله، ۱۳۸۹ ه. ش، صحیفه امام، دوره ۲۲ جلدی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- داودی، سعید، ۱۳۹۵، زنان و سه پرسش اساسی، قم، انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ دوم.
- دروزه، محمد عزه، ۱۴۲۱ ه. ق، التفسیر الحدیث: ترتیب السور حسب النزول، دوره ۱۰ جلدی، بیروت، دار الغرب الإسلامی، چاپ دوم.

دمشقی، ابن کثیر، ۱۴۱۹ ه. ق، تفسیر القرآن العظیم، محقق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول

دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ ه. ق، إرشاد القلوب، دوره ۲ جلدی، قم، الشریف الرضی.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ه. ق، مفردات ألفاظ القرآن، محقق: داوودی، صفوان عدنان، بیروت، دار الشامیة، چاپ اول.

زجاج، ابراهیم بن سری، ۱۴۱۶ ه. ق، اعراب القرآن، محقق: ابیاری، ابراهیم، دوره ۳ جلدی، قم، دار التفسیر، چاپ سوم.

زحیلی، وهبه، ۱۴۱۱ ه. ق، التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، دوره ۳۲ جلدی، سوریه، دار الفکر، چاپ دوم.

زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ه. ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، دوره ۴۰ جلدی، لبنان، دار الکتب العربی، چاپ سوم.

زیبایی نژاد، محمد رضا و محمد تقی سبحانی، ۱۳۷۹، در آمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، قم، دارالثقلین، چاپ اول

سکاکی، یوسف بن أبی بکر، ۱۹۳۷ م، مفتاح العلوم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
شرتوتی، سعید، ۱۴۰۳ ه. ق، اقرب الموارد، دوره ۳ جلدی، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
شعیری، محمد بن محمد، بی تا جامع الأخبار (لشعیری)، نجف، مطبعة حیدریة، چاپ اول.
شهابی، محمود، بی تا رهبر خرد، کتاب فروشی خیام، بی جا، چاپ چهارم.

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ه. ق، وسائل الشیعة، مصحح: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، دوره ۳۰ جلدی، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چاپ اول
صدر الدین شیرازی، محمد، بی تا الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، قم، مکتبه مصطفوی.

طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۰ ه. ق، المیزان فی تفسیر القرآن، دوره ۲۰ جلدی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ه. ش، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دوره ۱۰ جلدی، مصحح: یزدی طباطبایی، فضل الله، رسولی، هاشم، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم.

- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۲ ه.ق، تفسیر جوامع الجامع، مصحح: گرجی، ابوالقاسم، دروره ۴ جلدی، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه چاپ اول.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ه.ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، دوره ۳۰ جلدی، بیروت، دار المعرفة، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا التبیان فی تفسیر القرآن، دوره ۱۰ جلدی، مصحح: عاملی، احمد حبیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- طیب، عبدالحسین، ۱۳۶۹ ه.ش، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ۱۴ جلد، اسلام - ایران - تهران، چاپ دوم.
- عاملی، ابراهیم، ۱۳۶۰ ه.ش، تفسیر عاملی، دوره ۸ جلدی، تهران، کتابفروشی صدوق، چاپ اول.
- فاضلی، محمد، ۱۳۶۵، دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة، تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی.
- فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ه.ق التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، دوره ۳۲ جلدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
- فضل الله، محمد حسین، ۱۴۱۹ ه.ق، من وحی القرآن، دوره ۲۵ جلدی، بیروت، دار الملائک، چاپ اول.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ ه.ق، تفسیر الصافی، مقدمه و تصحیح: اعلمی، حسین، دوره ۵ جلدی، تهران، مکتبه الصدر، چاپ دوم.
- قرشی بنابی، علی اکبر، ۱۳۷۱ ه.ش، قاموس قرآن، دوره ۷ جلدی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
- قطب، سید، ۱۴۲۵ ه.ق، فی ظلال القرآن، دوره ۶ جلدی، بیروت، دار الشروق، چاپ ۳۵.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ه.ق، الکافی، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، دوره ۸ جلدی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۴ ه.ق، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
- مراغی، احمد مصطفی، بی تا تفسیر المراغی، دوره ۳۰ جلدی، بیروت، دار الفکر، چاپ اول.
- مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۴، به سوی خود سازی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

ره، چاپ چهارم.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ هشتم.

مصطفوی، حسن، ۱۴۱۷ ق، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، وزرات ارشاد.

مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴ ه. ش، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جلد ۲۳، دوره ۳۰ جلدی، تهران، صدرا، چاپ هشتم.

مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴ ه. ش، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جلد ۲۲، دوره ۳۰ جلدی، تهران، صدرا، چاپ هشتم، چاپ هفتم.

مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴ ه. ش، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جلد ۱۹، دوره ۳۰ جلدی، تهران، صدرا، چاپ هشتم، چاپ هفتم.

مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ ه. ق، التفسیر الکاشف، دوره ۷ جلدی، قم، دار الکتب الاسلامی، چاپ اول.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱ ه. ش، تفسیر نمونه، دوره ۲۸ جلدی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دهم.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۲ ه. ش، برگزیده تفسیر نمونه، محقق: علی بابایی، احمد، دوره ۵ جلدی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سیزدهم.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۶ ه. ش، پیام امام امیر المومنین علیه السلام، دوره ۱۵ جلدی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول.

ویل دورانت، ۱۳۷۳، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

